۹۶۰۰۰

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی ـ اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۷۳۰۷

رده‌بندی دیویی: ۱۳۰۶ ل ۴۵۲ ب ۲۹۷/۸۰۳

سرشناسه: برغانی، محمدعلی بن محمد، قرن ۱۳ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: لسان العارفین

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: [بمبئی] ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: ۱۳۰۶ ق

صفحه شمار: ۱۲۹ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۲ × ۱۷ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: فخرالمحققین شیرازی توسط بانو حیدرزادگان تاریخ ثبت: مهر ۱۳۷۵

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. عرفان ـ اصطلاحها و تعبیرها.
۲. عرفان ـ واژه‌نامه‌ها

شناسه(های) افزوده: الف. فخرالمحققین شیرازی، اهداکننده.
ب. عنوان.

فهرستگار: اسدزاده تاریخ فهرستگاری: شهریور ۸۸

۹۶۰۱

سازمان کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد
آستان قدس رضوی

اسم کتاب لسان العارفین
مولف محمدعلی بن محمد برغانی
موضوع عرفان / تصوف زبان فارسی
سال چاپ ۱۳۰۶ ق محل چاپ
شماره عمومی ۱۷۳۰۷ کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری مرحوم شیرازی تاریخ
طول ۲۲ عرض ۱۴ شماره صفحات ۱۲۹
مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐
ملاحظات

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
۲۹۷/۸۳

هذا كتاب
مستطاب انيس العابدين
من تأليفات عالم الربانى وفاضل
الصمدانى جامع المعقول والمنقول و
حاوى الفروع والاصول امام ائمة الهدى
وقائد سبيل الرشد والتقى عالم النحرير وفاضل الخبير
قطب العرفاء ونقطة مركز الادباء شيخ الفقهاء وعرف
الاذكياء نخبة العلماء المجتهدين السيد الجليل ذى الحسب والحبر النبيل
محمد على البرغانى نور الله مرقده بسعى واهتمام
جناب مستطاب مولانا الاجل سيد المحدثين
وقطب الواعظين قدوة المحققين وزبدة
الفقهاء فخر العلماء الحاج الحرمين الشريفين آقاى
الحاج ميرزا نصر الله
ايده الله توفيقه
واناله الى
مقصوده
١٣١٤

کتابخانه آستان قدس مشهد
۱۳۵۹۹۳
۷۵

هذا کتاب لسان العارفین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی تجلی للخلق بآیاته واحتجب عنهم بظهور صفاته قال تعالی
سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم ثم الصلوة والسلام علی سید
السایر بمقاماته فی یقظته ومناماته حتی دنی فتدلی فکان قاب
قوسین او ادنی ورای من آیات ربه الکبری ما کذب الفؤاد ما رای
وعلی الآیة الکبری التی قالت فی وصف الآیة الکبری ای آیة الله اکبر منی
وعلی الآیة المهجورة المخزونة التی للآیات هی الخزینة وعلی الآیات
المتتالیات والشموس المتعاقبات والاقمار المستضیئات والنجوم
الطاهرات والایام العلامات والشهور المرفوعات والبروج المشیدات
والآثار المؤثرات والنفوس المقدسات خصوصا علی النفس التی للامکان
مصدره وهو للممکن محور وفی الکون مضمر اعنی الوجه الذی به الی
الله یتوجه الکون والمکان مولینا صاحب الزمان صلوات الله وسلامه

علیه وعلی آبائه اجمعین اما بعد چنین گوید محمد علی بن محمد کرمانی
عفی الله عنهما چون این فقیر جمله از رسائل چون منهج السالکین ومشکوة
العارفین ورموزات العارفین ومعراج العارفین وغیر ذلک چون
حیوة الایمان وتفسیر الغنایم العارفین را تالیف نموده واکثر مطالب
ان باصطلاح ارباب تاویل بیان شده لهذا جمله از احباب واخوان
روحانی از این فقیر خواهش نمودند که رساله ایراد کرده در بیان اصطلاحات
ارباب تأویل وعرفا تا اینکه استنباط مسائل غامضه عسیره بسهولت
وسیر بپیوندد با اینکه این بیان در قوه این قلیل البضاعه نیست لکن
رد سؤال احباب مشکل وقبول آن مشکلتر مجملا ترک اجابت شان
بخواطر ناگوار آمد لهذا شروع در تالیف این رساله نموده وآن را موسوم
بلسان العارفین ساخته ومشتمل است بر مقدمه وچهل وهشت
فصل وخاتمه **مقدمه** در بیان احتیاج مکلفین بر علم حدیث
وقرآن مبین ووجوب رجوع هر ذی شعوری بکتاب الله واخبار
ماثوره از عترت سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه بدانکه
اجماع خاصه وعامه است بر تواتر این حدیث شریف از خاتم الانبیاء
وسید الاصفیاء که فرمودند در حجة الوداع در مسجد خیف
انی فرطکم وانکم واردون علی الحوض) بدرستیکه من فرط

شمایم وشما وارد شوندکان برمن میباشید درحوضیکه عرض
آن مابین بصره وصنعا میباشد ودران حوض است قدحها از
نقره بعدد ستارکان آسمان اکاه باشید که من سؤال کننده
خواهم بود شما را عن الثقلین کفتند یا رسول الله مراد شما از ثقلین
چیست فرمود **کتاب الله الثقل الاکبر** * که کتاب خدا ثقل
بزرکست که طرف آن در دست خداست وطرف دیکر در دست
شما **فتمسکوا به لن تضلوا ولن تزلوا** * پس باید تمسک جوئید
که کمراه نکردید واه طریق حق نلغزید **فالثقل الاصغر عترتی**
اهل بیتی پس ثقل اصغر عترت واهل بیت طاهره من است
زیراکه حضرت لطیف خبیر مرا خبر داده است که این دو از یکدیکر
جدا نکردند تا اینکه بر من وارد شوند در کنار حوض مثل دو اصبع
من پس جمع فرمود میانه دو انکشت سبابه خود وفرمود که نمی
کویم مثل این دو وجمع نمود میانه سبابه ووسطی ووسطی
که احدهما زاید بر آن دیکر بوده باشد واین حدیث متواتر است و
اخبار متواتره دلالت میکند که علم قرآن در نزد آل محمد است صعلم
وقرآن در خانه ایشان نازل شده است وحضرت امام محمد باقر ع
فرمودند * که **کلما لم یخرج من هذا البیت فهو باطل** وحق

تعالی

تعالی چون تکمیل فرمود پیغمبر خود را پس بر مکلفین اطاعت او را واجب
ساخت وفرمود * **ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه**
فانتهوا * واز این کلمات ظاهر آمد که علم قرآن بلکه علم هر شیء در نزد
ایشان میباشد وآل محمد صعلم واکذاردند درمیان ما اخبار خود را
پس نیست در این زمان از برای ما جز تمسک جستن بر اخبار آل
محمد وتدبر نمودن در آثار ایشان در بیان هر حلال وحرامی
وهر بیان واحکامی وهر تاویل وتفسیری وهر تنزیل وتبیینی
وهر باطن باطنی وهر ظاهر ظاهری وباطن تاویلی
هرچند جمع کثیری اعراض نمودند از اهل بیت پیغمبر خود وبآراء خود
مستبد کردیدند جمعی مسلک حکماء کمراه وکمراه کننده را اختیار
نمودند که اقرار به پیغمبری ندارند عملا وایمان بکتابی ندارند اعتقادا
وبر عقول فاسده وآراء کاسده خود اعتماد نموده اند پس این طایفه
حکما را ائمه وقاده خود قرار داده اند ونصوص صریحه صحیحه از آل
محمد را تاویل میکنند بتاویلات باطله ومیکویند که این حدیث
بظاهر خود موافق مذهب حکماء نیست با اینکه ملاحظه میکنند
می بینند که شبه ودلائل حکماء افاده ظنی بلکه وهمی نمیکند بلکه
نیست انکار فاسده ایشان مکر خانه که عنکبوت بافته باشد

در بیان انحصار علم
برجوع باخبار آل
محمد صلعم وهی عوض
برجوع باقوال
حکما وصوفیه

ع

باینکه مخالفت آراء و تباین آراء ایشان ظاهر است چون مشائیون
و اشراقیون که بسیار کم است که رای این دو طایفه در هر مسئله از
مسائل غامضه مطابق بوده باشد و معاذ الله که حقتعالی خلایق را
واگذارده باشد بر عقول خود در اصول دین تا اینکه سیر در مراتع
جهالات و عبور در مهالك غوایات نمایند ای والله نستجیر
بالله چگونه جرأت میکنند که نصوص صریحه صحیحه اهل بیت عصمت
و طهارت را تاویل نمایند بجهة حسن ظنّی که بیونانی کافری دارند
که اعتقاد بدین و مذهب ندارند و عجب‌تر از این آنست که خلقی
متابعت صوفیّه که مبالات از حلال نمودن حرامی و یا حرام
نمودن حلالی ندارند و چنان میدانند که مواظبت بر شریعت
قیدی از قیود است و بایست لاقید شد و مطاعن ایشانرا ذکر
نمودن محتاج بدفتری خواهد بود مجملا مؤمن مسلم منصف آنست
که محافظت حدود الهی در جمیع اوامر و نواهی نماید پس هر مسئله
از مسائل را لابد که چهار شاهد بوده باشد **الاوّل** عقل سلیم
عاری از معانده و خالی از قواعد ماخوذه از غیر اهل بیت عصمت
و باقی بر فطرت اصلیّه زیرا که حقتعالی میفرماید ؛ انّ فی ذلك
لآیات لقوم یعقلون ؛ **الثّانی** مثالی بجهة آن مسئله

در آفاق و انفس زیرا که حق تعالی میفرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق
و فی انفسهم ؛ **الثّالث** کتاب الله **الرّابع** اخبار آل محمد است
زیرا که رسول خدا فرمودند ؛ انّی تارك فیکم الثقلین کتاب الله
و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض ؛ و در هر مسئله
ناچار که بعد از شواهد اربعه بادله ثلثه که حقتعالی میفرماید ادع
الی سبیل ربّك بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی
هی احسن ؛ او را محکم نماید پس تاویلی زنّا و یلات یا باطنی از بواطن
که در اخبار اهل بیت وارد نشده باشد باطل و از درجه اعتبار
در نزد اهل بیت اطهار ساقط خواهد بود این است مسلك اهل
عرفان خاصه شیخ ما اطال الله بقاه و جعلنی فداه در جمیع کتب
و رسایل و همه تالیفات و اجوبه مسائل امیدا از حق تعم که توفیق
اینمقام برای اسیر عساکر جهالات و سایر در فیافی میولات
و شهوات حاصل آمد اللّهمّ استجب دعائی بحقّ الحقّ والنّبیّ المطلق
فصل اوّل در بیان اطلاقات وجه است بدانکه لفظ وجه را
در لسان ارباب عرفان دو اطلاق است **اطلاق اوّل** اطلاق
وجه است بر حقتعالی یعنی خدای اینچنانیکه توجّه میکنند
انبیا و مؤمنین و شهداء و صالحین از انس و جن و ملئکه و غیر

ایشان بسوی او در حوائج خود و نمازهای خود و دعاهای خود و سایر
اعمال خود در سرّ و علانیة باعمال و اقوال و افعال و احوال خود و بر
این وجه اشاره است قول حقتعالی در کتاب خود که فرموده است
فاینما تولّوا فثمّ وجه الله ÷ و در جزو تفسیر آیه مذکوره حضرت
امیر المؤمنین ع فرمودند که مراد از وجه سفراء و اصفیا که میان خالق
و خلایق میباشند و باز فرمودند که مراد از وجه بقیّة الله است
یعنی آل محمّد و این وجه است که تعبیر برحمن میکردد در قول
حق تعالی که میفرماید ÷ واسئل من ارسلنا من رسلنا
من قبلك اجعلنا من دون الرّحمن الهة یعبدون ÷ از این
آیه ظاهر آمد که اله معبود حضرت رحمن عزّ و جلّ است و در
دعا است که و اشهد ان کلّ معبود من دون عرشك الی منتهی
قرار الارضین باطل غیر وجهك آمنت بك ÷ و از برای این
وجه که سرّ دانستن باید که مراد از آن آل محمّد ص و بر این اشاره است
در زیارت مولای ما حضرت قائم علیه السّلام فرمودند ÷ السّلام
علیکم انتم نورنا و انتم جاهنا فی اوقات صلوتنا و صیامنا
و استغفارنا و سایر اعمالنا ÷ و بر این وجه اشاره است
فقره که در زیارت حضرت رسول صلّی الله علیه و آله وارد است

که فرمودند

که فرمودند یا محمّد یا رسول الله بابی انت و امّی یا نبیّ الله یا
سیّد خلق الله انّی اتوجّه بك الی ربّك و فقره که در زیارت
مولای ما قائم علیه السّلام است که فرمودند السّلام علیك
یا من خضعت له الانوار المجدیّة السّلام علیك یا باب الله
الّذی لا یؤتی الّا منه السّلام علیك یا سبیل الله الّذی
من سلك غیره هلك السّلام علیك یا حجاب الله القدیم
الازلی الی ان قال السّلام علیك یا لسان الله المعبّر عنه
و فقره ادعیه کوفه که فرمودند و اجعل عملی خالصاً لوجهك
و فقره زیارت مولای ما موسی بن جعفر که فرمودند و جعلکم
ابواباً لحکمته و مناراً فی بلاده و اعلاماً لعباده و ضرب
لکم مثلاً من نوره ÷ بعد از تامّل نمودن در آیه ÷ الله نور السّموات
والارض مثل نوره ÷ و فقره زیارت جامعه کبیر که فرمودند ÷
من قصده توجّه بکم و فقره خطبه یوم الغدیر که امیر المؤمنین
علیه السّلام فرمودند که اشهد انّ محمّداً عبده و رسوله
استخلصه فی القدم علی سایر الامم علی علم منه انفرد عن
التّشاکل والتّماثل من ابناء الجنس و انتجبه آمراً و ناهیاً
اقامه فی سایر عوالمه فی الاداء مقامه اذ کان لا تدرکه الابصار

وهو یدرك الابصار الخطبة و مراد از قدم قدم امکانی است
و مراد از ناء اسفونا و ناء انتقمنا این وجه مذکور است در این
وجه اشاره است بروایت مردی که گفت بمولای ما حضرت امام
رضا علیه السلام که چه میفرمائی در حدیثی که مروی اهل حدیث است
که مؤمنین زیارت میکنند پروردگار خود را در بهشت در
منازل خود حضرت فرمودند که حق تعالی اجل است از انکه
او را وجهی بوده باشد بلکه مؤمنین زیارت میکنند رسول الله
را در منازل خود در بهشت بدرستیکه حق تعم برگزید محمد صلی الله
و کردانید بیعت او را بیعت خود و زیارت او را در دنیا و اخرت
زیارت خود و ایضاً فرموده است در کلام خود ان الذین
یبایعونك انما یبایعون الله و فرموده است که و من اطاع
الرسول فقد اطاع الله ؛ **اطلاق الثانی** وجه ان است
که اطلاق میشود بر جهة لقای هر موجودی یعنی وجه اعلای
ان در این اشاره فرموده است حق تعالی که میفرماید ؛ کل شیئ
هالك الا وجهه عدد وجهه باوجود مساویست و وجود جهة
لقای هر موجودی است که جهة فنای ان ملح اجاج اوست باقی
وجه ان موجود است که حق تعم میفرماید که کل من علیها فان و

یبقی وجه ربك ذی الجلال والاکرام در این وجه اشاره فرمودند
مولای ما حضرة باقر ع در حدیث طویلی که وصف ال محمد ع نمودند
تا انکه فرمود از ایشان که حقتعالی فرموده است وانتم خیار
خلقی فیما بینی و بین خلقی خلقتکم من نور عظمتی واحتجبت
بکم عمن سواکم من خلقی وجعلتکم استقبل بکم واسئل
بکم فکل شیئ هالك الا وجهی وانتم وجهی لا تبیدون
ولا تهلکون ولا یبید ولا یهلك من تولاکم ومن استقبل
اسر بغیرکم فقد ضل وهوی و بر این وجه اشاره است حدیث
مولای ما صادق ع که فرمود اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر
بنور الله و اخبار ارواح صریح است در بقای روح الایمان
که روح چهارم مؤمن است که غیر مؤمن این روح را ندارد مگر
بعارضی و خلط که از او نزع میشود و اخبار دالّه بر بقای وجه
که ال محمدند صریح است در بقای وجه هر موجودی چون اخبار
طینة زیرا که شیعیان غیر ایشان نیستند بلکه از شعاع ایشانند
و مرویست از ال محمد ع که چرا شیعه را شیعه نامیدند فرمود
که لانهم خلقوا من شعاعنا و حدیث کشی و غیر ان
از اخبار متواتره صریح است در بقاء وجه هر موجودی و مراد

ازاین وجه است در بنی نوع انسان آن نفسی که تعبیر بملکوتیه
الٰهیه کرده است و در حدیث امیر المؤمنین در حق آن نفس فرمودند
من عرف نفسه فقد عرف ربه واین وجه عبارتست از شعاع
ولایت که حدیث العقل ملك له رؤس بعدد رؤس الخلایق
بر آن شاهد است که آن روح در هر مؤمنی عبارتست از روح
الایمان وحیوة حقیقی عقلانی جنتی حق تعالی میفرماید وانّ
الدّار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون واین راس در هر
موجودی ظاهر میشود بقبول ولایت ولی اللّهی سرّ عرفانی مخفی نماند
که انسان را چهار مقام است الاوّل مقام لب اوست که مقام
تذکر اوست که حق تعالی میفرماید وسیتذکر اولوا الالباب الثانی
مقام فؤاد اوست که مقام یقین اوست حقتعالی میفرماید
که ما کذب الفؤاد ما رای الثالث مقام قلب اوست
که مقام ایمان اوست حق تعالی میفرماید که اولئك کتب فی قلوبهم
الایمان الرابع مقام صدر اوست که از برای مؤمنین مقام
ظهور اسلام است حقتعالی میفرماید که افمن شرح الله صدره
للاسلام و از برای منافقین مقام ظهور وسواس است حق تعالی
میفرماید که الذی یوسوس فی صدور الناس وانسان را

مقامات انسان

بحسب

بحسب این مراتب اربعه حقتعالی در چهار مقام تکلیف فرموده
یعنی عالم ذر چهار است ذر الاوّل در بحر حیوة در بحر مروارید
که اشاره بمقام لبّ ومقام مشیّت و نور ابیض اوست تکلیف
فرموده و فرمود که الست بربّکم و محمّد نبیّکم و علیّ ولیّکم
وذر الثانی در بحر موت ضعیف وحیوة قوی یعنی بحر
عمیق زرد وصحرای زعفران که اشاره است بمقام فؤاد علی وجه
ومقام اراده نور اصفر تکلیف فرموده بانچه گذشت وذر
الثالث در بحر الکثرة والسّواد در بحر زمرد سبز که اشاره است
بمقام قلب و قدر وهندسه ایجادیّه ونور اخضر که بحر الموت است
تکلیف فرمود بانچه بیان شد وذر الرابع در بحر الطبیعة
بحر یاقوت سرخ که اشاره است بمقام صدر ومقام قضا
ومقام نور احمر تکلیف فرمود بانچه گذشت پس هر که قبول
تکلیف در ذر اربع در مقامات اربعه نمود کل مقامات
او وجه و حق خواهد بود بنور ولایة قال هنالك الولایة لله
الحقّ وگفته است ذلك بانّ الله هو الحقّ وانّه یحیی الموتی
وانّه علی کل شیء قدیر و فرموده است ام اتخذوا من دونه
اولیاء فالله هو الولیّ وهو یحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر

از این آیات ظاهر آمد که اموات اراضی قابلیات واستعدادات را
جز ولای مطلق نخواهد بود پس هرکه قبول تکلیف یعنی ربوبیت
پروردگار و نبوت رسول الله و ولایة ولی الله نمود او حی گردید
بماء الحیوة الولایة و من الماء کل شیء حی پس مؤمن بحق تعالی را
لابد که در اوقات عبادات و زمان رفع حاجات بذروه قاضی
الحاجات جسد خود را که عبارت از ارض بدان وصدر است
مواجه کعبه مقصود که محل تولد ولی الله است نماید و قلب خود را
که مقام ایمان بیمین و نجوم آل محمد است که اول سماء او است
مواجه بنجوم سماء اول سازد و فؤاد تطبیق توجه در مقامات
اربعه خود را مواجه ببیت المعمور که بیوت قلوب آل محمد است
گرداند و لب خود را مواجه عرش حضرت رحمن که مقام ظهور
رحمن است گرداند حق تعالی میفرماید که الرحمن علی العرش استوی
و میفرماید که واسئل من ارسلنا من رسلنا من قبلک
اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون و از این ظاهر
شد سر آن حدیثیکه در ولایت بمخلوقات وارد شده است
در فضیلت یوم الغدیر که فرمودند در این روز حق تعالی ولایت
ما را عرض کرد بر آسمانها پس سبقت گرفت آسمان هفتم

واورا

و او را زینت داد بعرش پس سبقت گرفت آسمان چهارم و زینت
داد او را به بیت المعمور پس آسمان اول زینت داد او را بستارگان
در این روز عرض نمود ولایت ما را بر زمین پس سبقت گرفت
مکه و زینت داد او را بکعبه الحدیث حق تع میفرماید که سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و امیر المؤمنین ع میفرماید که
و تزعم انک جرم صغیر   و فیک انطوی العالم الاکبر
پس در انفس آسمان هفتم تاویل بمقام لب است بعد از
عرض ولایت و قبول آن زینت یافت بعرش رحمن یعنی وجه
اعلای لب از عرش رحمن است و شیعتنا منا و اخبار طینت
حاکم است براین بیان در لمعات الانوار تفصیل این مقام را
ایراد نموده ام و آسمان چهارم تاویل بمقام فؤاد است که
بعد از عرض قبول زینت یافت به بیت المعمور یعنی وجه اعلای
فؤاد از بیت المعمور است و آسمان اول تاویل بمقام
قلب است که بعد از عرض و قبول زینت یافت بنجوم اجسام
آل محمد هو الذی جعل النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر
والبحر و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح و جعلناها
رجوما للشیاطین پس وجه اعلای قلب از نجوم است

مکه تاویل بمقام صدر است وصدر بعد از عرض قبول از ارض
طیّب گردید که کعبه ولایت در او باشد که حجّاج اعضا وجوارح
در او بسایند بر طایفه که بتسلیم او کُلّ مسلّمند پس وجه اعلای
جسد که تعبیر بصدر است از کعبه است وچون مکه از اول قبول
ولایت نمود پس سایر قطعات گردید لهذا اراضی ابدان مؤمنه را
لازم که در حین توجّه بحق تعالی اراضی ابدان مواجه ام ارض
گردانند هکذا سماء قلب را مواجه بجوم وسماء فؤاد را مواجه
بیت المعمور وسماء لب را که مقام نفس وخلوت سرای غیب است
مواجه حضرت رحمن که معبود عالم وعالمیان ورب العالمین است
بگردانند شعر این سخنهای چه در شاهوار اندکی گر بشنوی معذور دار
تنگ میاید نفس در سینه ام ✤ مثل جابر سینه گنجینه ام
راز گویم گاه گاهی بی قرار ✤ در بهار اید سحاب شاهوار
سینه سوزی زد ز سرّ اهلبیت ✤ کام یابد دل زکار اهلبیت
چون صدف پر شد زنیسان بهار ✤ گاه گاهی میشود گوهر نثار
این نه از عجاب است فخر اهوشیار ✤ هست شکر نعمت پروردگار
شکر نعمت نعمت افزون کند ✤ کفر نعمت از کفت بیرون کند
فصل الثّانی در بیان اطلاقات حقّ است بدانکه کلمه حقّ را

اطلاقات حق

ارض مکه [illegible] سایر قطعات گردید

اطلاقات

اطلاقات چند است در لسان اهل عرفان **اطلاق اوّل** حقّ است
در مقام اسماء الله که گفته میشود لفظ حق واسمی از اسماء الله قصد
میشود **الثّانی** اطلاق حقّ است برسول ص وامیر المؤمنین وباین
معنی اشاره شده است در تفسیر علی بن ابراهیم در سوره مؤمنین
که مولای ما حضرت امام محمّد باقر ع فرموده اند در تفسیر ایه ولو اتّبع
الحقّ اهوائهم لفسدت السّموات والارض که مراد از حق در این
ایه رسول الله وامیر المؤمنین اند وفرموده که یعنی ولو اتّبع رسول
الله وامیر المؤمنین قریشا لفسدت السّموات والارض ومن
فیهنّ فساد السّماء اذا لم تمطر وفساد الارض اذا لم تنبت و
فساد النّاس فی ذلك **اطلاق الثّالث** اطلاق حقّ است بر امیر
المؤمنین خاصه وباین اشاره است قول مولای ما حضرة صادق ع
در تفسیر علی بن ابراهیم در سورهٔ کهف در ایه وقل الحقّ من ربّكم
فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیكفر حضرت صادق فرموده که
این ایه چنین نازل شده که قل الحقّ من ربّكم یعنی ولایة علی علیه السّلم
فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیكفر انّا اعتدنا للظّالمین ال
محمّد نارا احاط بهم سرادقها الایة وایة سورهٔ مؤمنین بل جائهم
بالحقّ واکثرهم للحقّ کارهون وایه قد جاءكم الرّسول بالحقّ من

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

ربّکم یعنی بولایة امیرالمؤمنین **اطلاق الرّابع** اطلاق حق است
بر امام ع مطلقا و دلیل بر این است قول حقّ تعالی در تفسیر علی بن
ابراهیم در تفسیر این آیه **یستلونک احقّ هو** فرمودند ویستلونك
یا محمّد اهل مکّه فی علیّ احقّ هو ای امام قل ای و ربّی انه الحقّ ای الامام
چون تفسیر شد در این آیه حق بامام پس اطلاق این اسم بر کل ائمه علیهم
السّلام جایز است و شاهد تاویل بر این است که حقتعالی میفرماید
فسئلوا اهل الذکران کنتم لا تعلمون بالبیّنات والزّبر پس
سؤال از بیّنات واجب آمد و بیّنات حقّ امام است زیرا که بیّنات
حق ۱۱ ف است و عدد این ۸۲ ست و عدد امام ۸۲ ست فافهم
فانتبه **اطلاق الخامس** اطلاق حقّ است در لسان اکثر خلق که حق را
مقابل باطل استعمال نمایند **اطلاق السّادس** اطلاق حقّ است
بر دین ثابت در ذمّه و از این شاهد است قول حضرت صادق ع فرمودند
یا یونس من حبس حقّ المؤمن اقامه الله عج یوم القیمة علی رجلیه
خمسمائة عام حتّی یسیل عرقه او دمه و منادی از قبل حق تعالی ندا کند
که اینست آن ظالمی که حقّ الهی و مؤمنین را حبس نموده پس چهل سال
توبیخش نمایند پس مامور بدخول نار گردد و بر اطلاق اوّل متفرّع است
قول حقّ تعالی در سوره رعد که میفرماید **المر تلك آیات الکتاب**

والّذی انزل الیك الکتاب من ربّك الحقّ ولکنّ اکثر النّاس لا یؤمنون
پس منزل کتاب الله حق تعالی است بشهادة این آیه و وجه این که کتاب
الله ثقل اکبر است ظاهر آمد و بر اطلاق دوّیم متفرّع است جمیع
امور دنیا و آخرت که بمقتضای عدل و قسط ظاهر آید از رسول الله
و امیرالمؤمنین بدون میلی زیرا که ایشانند مبدأ و مرجع موجودات
و بر اطلاق سوّم متفرع است قول حقّ تعالی در سورة حجر **ما ننزل
الملئکة الّا بالحقّ** زیرا که جمیع ملئکه مدبّرات مامورند باطاعت
امیرالمؤمنین و این مقام است مقام اخذ روح القدس جمیع وحی
و الهامات حق تعالی میفرماید در سورة نحل **قل نزله روح القدس
من ربّك بالحقّ** و قول حق تعالی در سورة حجر **وما خلقنا السّموات
والارض الّا بالحقّ** و در سوره نحل که میفرماید **خلق السّموات و
الارض بالحقّ عمّا یشرکون** و بر اطلاق چهارم متفرّع است اطاعت
و تذلّل کل موجودات شرعیّه کونیّه بجهة ایشان در جامعه کبیره
میفرماید **و ذلّ کلّ شیئ لکم واشرقت الارض بنورکم** و ایشانند
سکنه بلاد و نور عباد و ظهور جمیع موجودات و فرمودند **بکم فتح الله
و بکم یختم** و حضرت صادق ع در زیارت حضرت امام حسین ع
میفرماید **ارادة الرّبّ فی مقادیر اموره تهبط الیکم و یصدر من**

بیوتکم الصادر عما فصل من احکام العباد و بر اطلاق پنجم متفرعست
قول رسول الله ص من رآنی فقد رای الحق یعنی رویای صادقه است
از اضغاث و احلام نیست و باطل نخواهد بود و اطلاق ششم
اصطلاح فقهاء است ولکن ماخذ این در نزد اهل عرفانست
هرچند اغلب فقهاء از آن غافلند و نمیدانند و آنرا مجرد اصطلاح
قرار داده اند در نزد اهل حق او است موجود و حقیقت هر موجودی
که مقام لب و کلمهٔ الهیه است که اشاره بمقام اجابت و روح
الایمان و روح الله و آیة الله و دین بفتح دال بتصرف لفظ دین
بکسر دال است و ذمه و ذمام بمعنی عهد و امان است و اهل ذمه
نامیدند بعضی از دخل را بجهة دخول ایشانست در عهد مسلمین
و امان ایشان پس حق که در لسان فقیه تعبیر میشود بدین ثابت
در ذمه برداشته شده است از لسان عارف که عارف چون
حق گوید مراد او این را دوس خاصه از ولایتست از اجابت
شخصی حاصل آید که او دین اوست بکسر دال یعنی بفتح قبول آن
ولایت کرد و این قبول عهدی است که تعبیر بذمه میگردد که سؤال
از این عهد خواهد شد که ان العهد کان عنه مسئولا و
لازم است وفای باین عهد که حق تعالی فرموده اوفوا بعهدی

اوف بعهدکم پس فرمود حق دین بکسر دال معهود لازم الوفاء است
و از این بیان باطنی حکم ظاهری مستنبط شد و لازم آمد وفای
بآن و رد آن که دین بفتح دال ثابت در ذمه است و این حق است
اما آنانی که حق تعالی میفرماید ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات
الی اهلها زیرا که حکم عالم اجساد که قشر عالم ارواح است بر طبق
یکدیگرند پس حق تعالی در عالم انوار دین بکسر دال ثابت العهد
و لازم الوفاست در عالم اجساد دین ثابت در ذمه لازم الاداء
بالوفاء است **شعر** اگر زین بحر جامی جرعه نوشی ::
لباس عزلت از عالم بپوشی :: فراموشی است شرط هوشیاری
ز لب این نکته بر سر راه هوشدار دو مهر از یکدلی بمکر مجوئید
دو شه در کشوری کسر دید گوئید **فصل الثالث** در بیان
اطلاقات روح است **اطلاق الاول** اطلاق روح بروح
من امر الله و امر الرب که حق تعالی فرموده است در حق این روح
و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و این روح را
دو اطلاقاست اطلاق اول این روح است بر نور ابیض از ارکان
عرش یعنی رکن ایمن اعلی که در اخبار تعبیر بقلم میکردند مره
و اخری تعبیر بعقل کل و اوست عقل محمد صلی الله علیه و آله

اطلاق اول روح

اطلاق الثانی اطلاق این روح است بر نور اصفر از ارکان
عرش یعنی رکن ایمن است قول داداست روح کلی یعنی روح کل
و بر این اشاره است کلام رسول الله ص که فرموده است اول
ما خلق الله روحی و بر این دو روح است اشاره مولای ما
علی بن الحسین ع در دعای صحیفه که فرمودند والروح الذی
هو من امرک اطلاق دوم اطلاق روح است بروحیکه بر
ملائکه حجب است و بر این اشاره فرمود مولای ما علی بن الحسین ع
بقول خود که فرموده است در دعای صحیفه والروح الذی علی ملائکة
الحجب و این روح را نیز دو اطلاق است اطلاق اول اطلاق این
روح است بر نور اخضر از ارکان عرش یعنی رکن ایسر اعلی
و اوست نفس کلیه یعنی نفس کل که مسمی است بلوح محفوظ و اطلاق
دویم اطلاق این روح است بر نور احمر از ارکان عرش یعنی رکن
ایسر اسفل یعنی طبیعة کلیة یعنی طبیعة کل و مراد از ملائکه حجب او
ملائکه کروبین است که عدد ایشان صد و بیست و چهار هزار است
اطلاق الثالث اطلاق روح است بروح القدس اطلاق
الرابع اطلاق روح است بروح الایمان یعنی روح آل الله
و اصل ایمان از بینات اسم علی ظاهر و هویدا است اطلاق الخامس

اطلاق روح است بروح القوة اطلاق السادس اطلاق روح است
بروح الشهوة اطلاق السابع اطلاق روح است بروح البدن
و بر اطلاق اول متفرع است قول حق تع تنزل الملئکة والروح
و قول حق تعالی یلقی الروح بامره علی من یشاء والحامل جسمه الی
یتروح و روحانی یتجسد و شاهد بر این نمودن امیر المؤمنین است
رسول الله را بابی بکر و این روح مختص محمد و آل بیت طاهرین
او است و بر اطلاق دویم متفرع است قول حق تعالی فلما تجلی
ربه للجبل الآیه زیرا که گروهی ابرار انبیا اند قومی از شیعیان
امیر المؤمنین ع حسنات الابرار سیئات المقربین مراد از انبیا
میباشند و حسنه وجه باقی ایشان است یعنی وجه رب
ایشان و این مقام وجه بنفس آل محمد است که تعبیر بمقام
سیئه و ماهیة ایشان میگردد و بر اطلاق سیم متفرع است
قول امیر المؤمنین ع که روایت اصبغ این است که آن حضرت
فرمودند که حق تعالی خلق نموده خلایق را بر سه طبقه و بر سه
منزل نازل ساخت و بر این اشاره است قول حق تعالی اصحاب
المیمنة و اصحاب المشئمة والسابقون مراد از سابقون
انبیاء مرسلین و غیر مرسلین اند و در ایشان پنج روح است

روح القدس که بآن مبعوث نبوّت گشتند و روح الایمان که بآن
عبادت حق تعالی نمودند و شرک بحق تعالی نیاوردند و روح القوّة
که بآن جهاد با دشمنان کردند و اصلاح امر معاش خود کردند و روح
الشّهوة که بآن طعام خوردند و نکاح حلال نمودند و روح البدن
که بآن حرکت نمودند و برزک شدند حق تعالی در حق ایشان میفرماید
که تلک الرُّسل فضّلنا بعضهم علی بعض منهم من کلّم الله
و رفع بعضهم فوق بعض درجات و آتینا عیسی بن مریم
البیّنات و ایّدناه بروح القُدس و مراد از اصحاب الیمین مؤمنین
میباشند و در ایشان چهار روح است از ارواح مذکوره
غیر روح القدس که آن مختص انبیاء است و مراد از اصحاب
مشئمة یهود و نصاری میباشند حق تعالی میفرماید در حق ایشان
الّذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم فی صنائهم
و انّ فریقا منهم لیکتمون الحقّ و هم یعلمون بالحقّ من ربّک
الرّسول من الله الیهم بالحقّ فلا تکوننّ من الممترین پس
چون انکار حق نمودند و ایمان بولی مطلق که عهد خداست انّ
العهد کان مسئولا نیاوردند حق تعالی ایشانرا مذمّت
نمود و روح الایمان از ایشان مسلوب ساخت و سه روح

در ابدان ایشان ساکن ساخت روح القوّة و روح الشّهوة و روح
الابدان پس ایشانرا اضافه بسوی انعام نمود و فرمود اولئک
کالانعام بل هم اضلّ سبیلا زیرا که حیوان نیز حمل بروح القوّة
مینماید و علف بروح الشّهوه بخورد و راه بروح الابدان برود
و مولای ما حضرت صادق ع فرمودند در تفسیر ارواح انبیا
که بروح القدس مبعوث میکردند و بروح الایمان از حق تعالی
می ترسند و بروح القوّة قوت مییابند بر طاعت حق تعالی
و بروح الشّهوة میل بسوی طاعات مینمایند و کاره میباشند
معصیت حق تعالی و بروح المدرج میان خلق راه میروند
و مقتضای جمله روایات که اعتقاد فقیر در آن است اینست
که روح القدس در انبیا بوده است لکن راسی از او در هر
پیغمبری و جمیع این روح بالکلّیة با روح من امر ربّ و روح
علی ملائکة الحجب مختص محمّد و اهل بیت طاهرین او است
و روح القدس عاری از نوم و لهو و غفلت و سهو میباشد
و او روح ثابت است که ما دون عرش الی قرار الارضین از برّ
و بحر و غیر ذلک با و دیده میشود و هر غیبی بشهادت آمد از
از این بیان چون ظاهر شد که روح القدس بالکلّیه مختص

محمد وآل طاهرین اوست پس ایشانند بحسب حقایق خود مصدر
ارسال رسل حق ومنزل کتب وحق تعالی پرده در روی
این کار کشیده وبیان این اسرار فرموده است در سوره نحل
که میفرماید قل یا محمد نزله روح القدس من ربك بالحق لیثبت
الذین امنوا وهدی وبشری للمسلمین ومولای ما صادق ع
فرمودند بهشام بن سالم در تفسیر آیه ویسئلونك عن
الروح قل الروح من امر ربی حضرة فرمودند خلقی است اعظم
از خلق جبریل ومیکائیل وباحدی از سابقین نبوده غیر محمد ص
واو با ائمه هست که اواست منشأ توفیق وتسدید آل محمد
ولیس کلما الطلب وجد وچنین نیست که هر که این روح را طلب
نماید بجوید ومعنی این روایت اخبار متواتره که جمله آنها را
در تفسیر غنائم العارفین ذکر نموده ام وتفریع سایر اطلاقات
روح از روایت اصبغ ظاهر گردید مؤلف از اسرارم اگر
گشتی تو هشیار ÷ بحق الحق سخن پوشیده میدار ÷ مگو با
جاهلان راز حقایق ÷ که هر گوش این سخن را نیست لایق ÷
بحول الله که از ابر بیانم ÷ بارض الاقتداء گوهر فشانم ÷ نثار
از آل اطهار است در یاب ÷ مرا ایام چینگ کرده میراب ÷

اطلاقات رحمت

دل از آل علی امید دارد ÷ که در جمع محبینم شمارد ÷ ز اسرار نهان
آل عمران ÷ نماید خردل دل را چه عمان ÷ بحق عمر وطه ویس
تمنا مستجاب از خلق امین **فصل الرابع** در بیان اطلاقات
رحمن ورحمة است **اطلاق اول** اطلاق رحمن است در مقام
اسم خداوند عالمیان مشهور در قران وادعیه رحمن اسم
خدا است حق تعالی میفرماید قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا
ما تدعون فله الاسماء الحسنی ودر بعضی از خطب امیر
المؤمنین ع فرمودند نحن اسماء الله الحسنی وامثال العلیا **اطلاق
الثانی** اطلاق رحمت است بر امیر المؤمنین در تفسیر عیاشی
مذکور است در تفسیر آیه لولا فضل الله علیکم ورحمته مولا
ما حضرت باقر ع فرمودند فضل الله رسول او است ورحمت او
امیر المؤمنین است ودر حدیث دیگر بولایة ائمه علیهم السلام رحمت را
در تفسیر فرمودند حضرت رسول ص آیه قل بفضل الله وبرحمته
وبذلك فلیفرحوا تفسیر چنین فرموده اند قال بالنبوة والولایة
فلیفرحوا یعنی الشیعة مجملا رحمن ورحیم که اسمی از اسماء الله
میباشند وهر دو مشتق میباشند از رحمت مثل ندمان
وندیم واین هر دو اسم از ابنیه مبالغه هستند ورحمن ابلغ است

از رحیم و براین دو اطلاق نکرانست قول حق تعا و اسئل من
ارسلنا من رسلنا من قبلك اجعلنا من دون الرحمن
الهة یعبدون چون رحمن اسم معبود امد و رحمت باب ان کردید
و در زیارت انحضرتاست که السلام علیك یا باب الله
و امیر المؤمنین فرمودند نحن باب الله الذی لا یؤتی الا منه حقتعالی
میفرماید و اتوا البیوت من ابوابها و میفرماید و من دخله
کان امنا میفرماید قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین

فصل الخامس در بیان اطلاقات الله است اطلاق

اطلاقات الله

اول اطلاق الله است در مقام اسماء الله تعم مثل اینکه در
دعا وارد یا اله الا الله و مثل یا الهی و غیر ذلك اطلاق الثانی
اطلاق اله است بر امام و متفرع براین اطلاقاست قول حقتعالی
در سورهٔ انبیا که میفرماید و من یقل منهم انی اله من دونه
فذلك نجزیه جهنم فرمودند که من زعم انه امام و لیس بامام

مؤلف اگر سرا از کلام من بیابی ؛ دل از گفتار ما دیگر نتابی ؛
گهر اینجاست از دریا چه حاصل ؛ سخن از ما شنو بگذر ز باطل

فصل السادس در بیان اطلاقات نفس است اطلاق

اطلاقات نفس

اول اطلاق نفس است بر نامیه نباتیه اطلاق الثانی

اطلاق

اطلاق نفس است بر حسیه حیوانیه فلکیه اطلاق الثالث
اطلاق نفس است بر ناطقه قدسیه اطلاق الرابع اطلاق
نفس است بر کلیه الهیه و متفرع است بر اطلاق اول مبادی نامیه
که اصل ان از طبایع اربعه است و بدء ایجاد ان در وقت سقوط
نطفه است و مقرش در کبد و موادش از لطایف اغذیه و سبب
افتراقش اختلاف مواد و عودش عود ممازجه قال تعالی کما
بدأکم تعودون و اصل حسیه حیوانیه فلکیه از افلاکست و بدء
ایجادش در وقت ولادت جسمانیه است مقرش قلب است شان
ان قهر و غلبه است موادش اغذیه و سبب افتراقش اختلاف طبایع
و عودش عود ممازجه و ناطقه قدسیه جوهریست بسیط عالم
بالقوه بدء ایجادش در وقت ولادت بدنیه است موادش علوم
ربانیه محل قرارش علوم الهیه است و چون مفارقت نماید عودش
عود مجاوزه است و کلیه الهیه ان جوهریست بسیط حی بالذات و عالم
اصل ان عقل فعال کلی است بدأش از او است و عودش بسوی
او سدرة المنتهی و کلمة الله العلیا و شجرة طوبی و جنة الماوی این
بیان از مولای ما امیر المؤمنین است کمیل عرض کرد که ای مولای
من اگرچه این دو نفس جوهر بسیط اندپس بدایت عقل از چیست پس

اطلاقات رب

فرموده که عقل محیط بجمیع اشیا است وعالم بشیئ است قبل از کون
او یا طوبی از برای کسیکه بشناسد علوم ربّانیّه ورموز حقیقه را
ونجات بدهد بان صوربدنیّه را **فصل السّابع** در بیان اطلاقات
ربّ است **اطلاق اوّل** اطلاق ربّ است بر حقّ تعالی مثل یارب
الارباب **اطلاق الثّانی** اطلاق ربّ است بر سلطان مثل
حضرت یوسف ع اذکرنی عند ربّك وربّ البیت وربّ المال
اطلاق الثّالث اطلاق ربّ است بر امام ع ومتفرع بر این
اطلاق سیم است قول حقتعالی **واشرقت الارض بنور ربّها**
حضرت فرمودند که ربّ الارض امام الارض راوی عرض کرد
فاذا ظهر فماذا یکون بعد ذلك فرموده که اذا یغنی الناس عن ضوء الشّمس
ونور القمر ویجزون بنور الامام وانچه ظاهر میشود الربّ بتعریف
من دون اضافه اسم حقّ است و ۲۰۲ چون اض ۱۰۸ ه شد غیر ذا
۴۰۰ است چون ربّ السّماء وربّ الارض وربّ المشرق وربّ
المغرب وربّ العالمین الحمد لله ربّ العالمین **مؤلف**
اگر از چار موج بحر نا سوت ؛ برائی بر فراز بام لاهوت ؛
دو سطری از بیان ما بخوانی ؛ اشارات ماده لا لان بدانی ؛
کلام م درسما در بحر جان است ؛ کسی داند که با ما هم زبان است

در بیان اطلاقات مؤمن

چه اندرها ویه کس کرد مسکن ؛ کجا کردد برضوانش نشیمن ؛
لباس خوف ربّ در پوش با ما ؛ نهانی نهی نفس خویش فرما ؛
پس انکه بر بهشت جاودانی ؛ قدم نه کیر از سر زند کانی ؛
زبان بر بند ازاین راز پنهان سخن کوتاه للحیطان آذان ؛
فصل الثّامن در بیان اطلاقات مؤمن است **اطلاق اوّل**
اطلاق مؤمن است که در السنه عوام که از آن العدالة ظاهر را قصد نمایند
اطلاق الثّانی اطلاق مؤمن است بر اصحاب الیمین یعنی بر هر کس
که قائل باشد ائمه اثنی عشر **اطلاق الثّالث** اطلاق مؤمن است
بر رسول الله ص خاصة **اطلاق الرّابع** اطلاق مؤمن است بر ائمّه
اثنی عشر **اطلاق الخامس** اطلاق مؤمن است بر انبیا و اوصیاء
اطلاق السّادس اطلاق مؤمن است در مقام اسماء الله
مثل یا الله یا مؤمن وبر اطلاق دوّیم متفرّع است حدیث یونس
بتفسیر ظاهری قشری که حضرت صادق ع فرمودند یا یونس من
حبس حقّ المؤمن اقامه الله عج یوم القیمة علی رجلیه خمسمائة
عام حتّی یسیل عرقه او دمه الحدیث وبر اطلاق سیّم متفرع است
قول حقتعالی ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولا وسعنی قلب عبدی
المؤمن وتاویل حدیث یونس زیرا که مراد از مؤمن از این حدیث

بحسب تاویل رسول الله است وحق و مودت ذی القربی است قل
لا اسئلکم علیه اجرًا الا المودة فی القربی بر اطلاق چهارم پنجم
متفرع است قول حق تعالی امن الرسول بما انزل الیه من ربه و
المؤمنون کل امن بالله وملئکته وکتبه ورسله لا نفرق
بین احد من رسله وشاهد بر اطلاق پنجم قول امام حسن عسکری
الکلیم البس حلة الاصطفی لما عهدنا منه الوفا زیرا که ما انزل
علی النبی ص بنود مگر ولایت امیر المؤمنین وایه واتبعوا النور الذی
انزل معه شاهدی است هویدا و انا نحن نزلنا الذکر و
انا له لحافظون گواهی است پیدا وحدیث بر افروختن نار
تکلیف نار ولایت که رد او است اول من خلق کان
رسول الله حجتی است کالشمس فی رابعة السما زیرا که امن الرسول
بما انزل الیه فرموده اند مؤلف اگر زین رمز عاقل گشت هوشیار
تواند خفته را نمود بیدار ؛ همه ادیان اگر بیند سراسر ؛
بجز اسلام نبود دین دیگر ؛ اگر ز اسلام اندر بحر امکان ؛
موجودات ذی ارواح بیجان ؛ با حمد جبرئیل آورد پیغام ؛
که جز تسلیم مولی نیست اسلام ؛ اگر آیاتی از قرآن بخوانی ؛
همه مرموز ما ظاهر بدانی ؛ ولی قرآن لسان حق تعالی است ؛ ز تاویلات

باطل

باطل او مبرا ست ؛ حکیم وصوفی و عامی چه دانند ؛ که اخبار
خداوندی بخوانند ؛ بجوا ز ال احمد رمز قرآن ؛ که نازل شده همه در بیت ایشان
نداند خارجی کو چیست در بیت ؛ که اهل البیت ادرا یند بالبیت ؛
فصل التاسع در بیان اطلاقات ایمان است بدانکه کلمه ایمان
در کتاب الله واخبار اطلاق چند است اطلاق اول اطلاق
ایمان بمجرد اقرار بلسان که حق تعالی انرا ایمان نامیده است و متفرع
بر اینست قول حق تعالی در سوره نسا است یا ایها الذین امنوا
خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا جمیعا وان منکم لمن
لیبطئن فان اصابتکم مصیبة قال قد انعم الله علی اذ لم اکن
معهم شهیدا ولئن اصابکم فضل من الله لیقولن کان لم یکن
بینکم وبینه مودة یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما
حضرت صادق ع فرموده اند که اگر این کلمه را اهل شرق واهل غرب
بگویند هر اینه باین کلمه خارج میشوند از ایمان لکن حق تعالی ایشانرا
مؤمن نامیده بسبب اقرار ایشان و قول حق تعالی یا ایها الذین
امنوا امنوا بالله ورسوله حق تعالی ایشانرا مؤمنین نامیده
بجهة اقرار ایشان پس بایشان فرموده که امنوا یعنی تصدیق
نمائید ایمان لسانی خود را بقلب اطلاق الثانی اطلاق

اطلاقات ایمان

ایمان است بر تصدیق قلب و متفرع است براین قول حق تعالی در سورهٔ
یونس که میفرماید الذین امنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی
الحیوة الدنیا و فی الاخرة یعنی تصدیق نمایند بقلب خود و قول اصحاب
موسی لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة یعنی تصدیق نکنیم بدرستیکه
ایمان حقیقی او تصدیق بقلب است و ان بمجرد اقرار بلسان تمام نشود
بلکه بجهة ان شرایط چندی است که تصدیق تمام نگردد مگر بتحقیق
ان شرایط و ان شرایط مذکور است در قول حق تعالی که میفرماید
لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من امن
بالله والیوم الاخر والملئکة والکتاب والنبیین واتی المال
علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین
وفی الرقاب واقام الصلوة واتی الزکوة والموفون بعهدهم
اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئك
الذین صدقوا واولئك هم المفلحون پس کسیکه اقامه براین شروط
نمود او است مؤمن مصدق **اطلاق الثالث** اطلاق ایمان است
بر صلوة و متفرع براین است قول حق تعالی در زمانیکه قبله رسول الله
حق تعالی بتحویل بکعبه فرمود اصحاب عرض کردند یا رسول الله پس نمازهای
ما بسوی بیت المقدس باطل گردید فرمود حق تعالی وما کان الله لیضیع

ایمانکم پس نماز را ایمان نامید **و اطلاق الرابع** اطلاق ایمان است
بر تایید چنانچه حق تعالی تائید در قلوب مؤمنین کردانیده است که
او را روح الایمان گوئیم و متفرع براین است قول حق تعالی که میفرماید لا تجد
قوما یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حاد الله ورسوله
ولو کانوا اباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئك کتب فی قلوبهم
الایمان وایدهم بروح منه و دلیل براین قول رسول الله است
که میفرماید زناکار در حین زنا مؤمن نیست و سارق در حین
سرقت مؤمن نیست بلکه روح الایمان از او مفارقت می نماید مادامیکه
مرد زناکار بر بطن مرئه زانیه است پس چون برخواست تا دماً عود میکند
روح الایمان بسوی او راوی عرض کرد چه چیز از او مفارقت میکند
حضرت فرمود ان چیزی که ادعا میکند که در قلب من است حضرت
فرمودند که هیچ قلبی نیست مگر انکه بر او دو گوش است بر یکی از ان
دو گوش ملکی است مرشد و بر دیگری شیطانی است مفتن
که یکی امر بمعاصی نماید و دیگری او را زجر فرماید **اطلاق الخامس**
اطلاق ایمان است بر خبیث و طیب متفرع است براین قول حق تعالی
که میفرماید وما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی
یمیز الخبیث من الطیب **اطلاق السادس** اطلاق ایمان است

بر ملبوس بظلم و متفرع بر این است قول حق تعالی که میفرماید الذین
امنوا ولم یلبسوا بظلم اولئك لهم الامن وهم مهتدون
پس کسیکه مؤمن باشد و داخل شود بر معاصی خدا این معاصی که نهی فرموده است
حق تعالی از آن معاصی پس اینکس ایمان خود را لبس بظلم نمود ایمان او را
نفعی نبخشد تا آنکه توبه نماید از آن ظلمی که بر ایمان خود پوشید
حتی اینکه ایمانش خالص گردد اطلاق السابع اطلاق ایمان است
بر تسلیم در مقامات اربعه از لبّ و فؤاد و قلب و صدر و بر ولایت
ولی الله که او است یمین عدداً و ایمان بیناتاً و متفرع بر این است
قول حق تعالی در سوره جن میفرماید فمن یؤمن بربه فلا یخاف
بخساً و لا رهقاً یعنی کسی که ایمان آورد بر ع ب ۳ ی مطلق که آن
الله ء ال ع ۳ ی آن شاهدیست ظاهر در مقامات اربعه پس
نمی رسد بخس را یعنی نقصان را و رهق را یعنی عذاب را و بر آن
شاهدیست قول حق تعالی در سوره نساء که میفرماید فلا
و ربك لا یؤمنون حتی یحکموك یا علی فیما شجر بینهم یعنی فیما
تعاهدوا و تعاقدوا علیه بینهم من خلافك و غصبك
ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً بما قضیت علیهم یا محمد علی
لسانك من ولایته و یسلموا تسلیماً فصل العاشر در بیان

اطلاقات قرآن است بدانکه قرآن را در لسان اهل بیت اطلاقات
چند است اطلاق اول اطلاق قرآن است بکتاب حق تعالی یعنی ما
بین دفتین که منزل از عرش رحمن است بواسطه جبرئیل روح الامین
و او اخذ است از اسرافیل و او از میکائیل و او از لوح و او از قلم
و او از نون و او از رب العالمین اطلاق الثانی اطلاق قرآن است
بر رسول الله اطلاق الثالث اطلاق قرآن است بر امیر المؤمنین
اطلاق الرابع اطلاق قرآن است بر قدیم و بر اطلاق اول
متفرع است حدیث معانی الاخبار که سفیان بن سعید ثوری
از حضرت صادق ع سؤال کرد از نون حضرت فرمود که نهریست
در بهشت حق تعالی باو فرمود که اجمد پس منجمد گردید پس مداد
گردید پس فرمود بقلم بنویس پس قلم در لوح محفوظ نوشت
ما کان و ما هو کائن الی یوم القیمة پس مداد مدادیست از نور و
قلم قلمی است از نور و لوح لوحی است از نور سفیان عرض کرد که
یا ابن رسول الله بین لی امر اللوح و القلم و المداد افضل بیان و مرا
تعلیم فرما آنچه حق تعالی ترا بر آن واقف ساخته حضرت فرمود
که ای پسر سعد اگر تو اهل جواب نبودی هر آینه ترا جواب نمی
گفتم بدانکه نون ملکیست که یؤدی الی القلم و قلم ملکیست که او

تا دبیر بسوی لوح فرماید وا و ملکی است که یُود الی اسرافیل و اسرافیل
تا دبیر بمیکائیل و میکائیل تا دبیر بجبرئیل و جبرئیل تا دبیر بسوی انبیا
و رسل فرماید پس فرمودند که قم عنّی یا سفیان فلا امن علیك اما
نون اسمی است از اسماء الله و حاوی مراتب الهیّه و همه این مذکورات
مقامات او است در دعای رجب مذکور است و بمقاماتك
التی لا تعطیل لها فی کلّ مکان پس نون نعل الهی است و مصادر آن
کل از او ظاهر شد و بر اطلاق دویم متفرّع است قول حق تعالی در
سورهٔ حجر که میفرماید ولقد اتیناك سبع من المثانی والقرآن
العظیم در تفسیر عیّاشی از مولای ما ابی الحسن ع مرویست که سبع
المثانی را حق تعالی باحدی از انبیا عطا نفرموده مگر محمّد ص وان سبع
ائمه است که فلك بایشان میگردد و قرآن العظیم محمّد است و
از این حدیث شریف تاویل آیه بنی اسرائیل ظاهر امد که حق تعالی
میفرماید و ننزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
که مراد از قرآن محمّد است و ما یتصرف ظاهر ظاهر ماء اطهر وجود
الذی منه حیوة کل شیٔ ست و بر این قرینه کلمهٔ هو است که نزول آن
و لفظ . ولی الله شفاء صدور است و منّون بر کل لفظ رحمت است
و لا یزید الظالمین غاصبین حق آل محمّد است و دلیل دیگر بر اینکه

نزول قرآن رحمت است و لواء حمد از قرآنست که بید رحمة است قول امیر
المؤمنین است که فرمودند انا اصغر من ربّی بسنتین و در روایت
بصایر الدرجات که حضرت باقر ع فرمودند انّ علیّاً آیة لمحمّد ص وانّ
محمّداً یدعو الی ولایة علیّ و قول امیر المؤمنین ایّ آیة الله اکبر منّی
و بر این معنی اشاره سرّی دارد طوبی لمن عرفه و بر اطلاق سیّم متفرع است
روایت تفسیر فرات از احسان عامری که او سؤال کرد از مولای ما
باقر ع از قول حق تعالی ولقد اتیناك سبعاً من المثانی والقرآن
العظیم حضرت فرمود تنزیل آیه چنین نیست آیه اینست و جز این
نیست که چنین نازل شد که ولقد اتیناك سبعاً من المثانی
نحن هم ولد الولد والقرآن العظیم علی بن ابی طالب ع و بر اینمقام
هر که واقف شد بر اسرار آیات چند مطّلع گردد مثل قول حق تعالی
قل لئن اجتمعت الجنّ والانس علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن
لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً و بر اطلاق
اول نیز این آیه متفرع خواهد بود و آیه انّ هذا القرآن یهدی للّتی
هی اقوم و یبشّر المؤمنین الذین یعملون الصالحات انّ لهم اجراً کبیراً
و آیه و اذا قرات القرآن جعلنا بینك و بین الذین لا یؤمنون
بالاخرة حجاباً مستوراً و قول حق تعالی قال الذین لا یرجون لقائنا

که حکایت از انکار کافرین بولایت نمایند که گویند ائت بقرآنٍ
غیر هذا او بدّله حضرت صادق ع فرمودند که گویند بدل علیًا
و بر اطلاق چهارم متفرع است روایت عیاشی از حضرت باقر ع در قول
حق تعالی ولقد آتیناك سبعًا من المثانی والقرآن العظیم قال سبعه
ائمه والقائم ع و از این بیان ظاهر آمد تاویل دیگر بجهه آیه وننزّل
من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارًا
زیرا که قائم ع رحمة الله است بر مؤمنین ونقمت وعذابست بر کافرین و هکذا
امیر المؤمنین کان رحیمًا بالمؤمنین وغلیظا علی الکافرین ومراد بسبع
ائمه مراتب سماء است زیرا که قبضه یاقوت را سبع عقد ثمین است
اول محمد دوم علی ع سوم فاطمه ع چهارم حسن ع پنجم حسین ع ششم
موسی هفتم جعفر ع و تتمه اسماء تکرار اسماء مذکور است چون این
سبع مثانی را پذیرفت چهارده حاصل آمد هر مقام قیام مصدر زیر
قیام تحقق است اربعة عشر از این راهست و این یکسره از طرف واحدست
و دو لیله اربعة عشره ماه را انقضائی بر این امورات مسبعه
چون سبع سموات وسبع ارضین وسبع سیاره وسبع ایام
وسبع اسبوع زمان تمرین طفل فی سبع سنین جهه ایجاد مشیه
واراده قضا وقدر واذن واجل وکتاب وحدود وعقل بدین

سبعه است که رسول خدا ص فرمودند که حق تعالی خلق کرد عقل را از نور
مخزون مکنون در سابق علم خود و بر این مطلع نگردید نه ملك مقرب
ونه پیغمبر مرسل پس کردانید علم را نفس او وفهم را روح او وزهد را
سر او وحیا را چشم او وحکمت را لسان او ورأفت را همّ او ورحمت را
قلب او وپس او را تقویت فرمودند بده چیز بیقین وایمان وصدق و
سکینه واخلاص ورفق وعطیه وقنوع وتسلیم وشکر پس فرموده برو
رفت وفرموده برگرد برگردید وفرمود کو گفت الحمد لله الذی لیس له
ضد ولا ند ولا شبه ولا کفو ولا عدیل ولا مثال الذی کل شئ لعظمته
خاضع ذلیل پس حق تعالی فرمود که قسم بعزت وجلال خودم
که بهتر وبلندتر وعزیزتر وشریفتر از تو کسی را خلق نکردم بسبب تو
توحید کرده خواهم شد وبجهة تو عبادت کرده خواهم شد و
بتو خوانده خواهم شد وبتو امید وار بمن کردند وبتو خواهند از
عذاب من ترسید وبتو خواهند از منهیات منزجر کردند وبتو ثواب
وادراك عقاب خواهند نمود پس عقل بسجده افتاد وهزار سال در
سجده ماند پس حق تعالی فرمود سر بردار وسؤال نما عطا کرده خواهم
شد وشفاعت کن شفاعت تو مقبول ست پس عقل سر خود را
برداشت عرض کرد که پروردگارا سؤال میکنم از تو که مرا شفیع گردانی

در کسی که مراد را و خلق کرده پس خطاب الهی جل جلاله آمد بملائکه
که گواه می گیرم شما را ای ملائکه من که من عقل را شفیع کردانیدم
در هر کسیکه در او او را خلق فرمودم **فصل الحادی و العشر** در بیان اطلاقات
کفر است **اطلاق اوّل** اطلاق کفر است بر کفر جحود و مراد از کفر جحود
انکار ربوبیت است که کویند خدائی نیست و بهشت و دوزخی نیست
و این صنف از زنادقه است ایشانرا دهریه نامند و حق تعالی خبر
داده است از مقاله ایشان که میکویند وما یهلکنا الّا الدّهر
و این دینیست که از برای خود وضع کرده اند و بهوای خود حقتعالی
در حق ایشان میفرماید ان هم الّا یظنّون انّ ذلك کما یقولون
و میفرماید انّ الّذین کفروا سوآء علیهم ء انذرتهم ام لم تنذرهم
فهم لا یؤمنون یعنی بتوحید حق تعالی **اطلاق الثّانی** اطلاق
کفر است بر کفر جحود ایضاً لکن بر سبیل معرفت و مراد از این کفر است
که انکار نماید چیزیرا که میداند حقّ است و در نزد او ثابت است
حق تعالی میفرماید وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلماً
و علوّا و میفرماید وکانوا من قبل یستفتحون علی الّذین کفروا
فلمّا جائهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین و حق
تعالی میفرماید و یعرفون نعمت ثمّ ینکرونها **اطلاق الثّالث**

بیان اطلاقات کفر

اطلاق

اطلاق کفر است بر کفر نعم و براین اشاره است قول حق تعالی حکایت از
سلیمان که میفرماید هذا من فضل ربّی لیبلونی ء اشکر ام اکفر و من
شکر فانّما یشکر لنفسه و من کفر فانّ ربّی غنیّ کریم و فرموده است
و لئن شکرتم لازیدنّکم و لئن کفرتم انّ عذابی لشدید و فرموده است
فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون **اطلاق الرّابع**
اطلاق کفر است بر ترك ما انزل الله عزّ و جلّ و براین اشاره است
قول حق تعالی که میفرماید واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون
دمائکم ولا تخرجون انفسکم من دیارکم ثمّ اقررتم وانتم
تشهدون ثمّ انتم هؤلآء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقاً
منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان وان
یأتوکم اساری تفادوهم وهو محرّم علیکم اخراجهم أفتؤمنون
ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلك
منکم پس کفر ایشان بسبب ترك آن چیزیست که حق تعالی بایشان
امر فرموده است و نسبت داده است ایشانرا بسوی ایمان و قبول
نفرموده است از ایشان و این ایمان ببعض نفع نخواهد داد مر
ایشانرا پس فرمود فما جزآء من یفعل ذلك منکم الا خزی فی
الحیوة الدّنیا و یوم القیمة یردّون الی اشدّ العذاب وما الله

بغافل عمّا تعملون **اطلاق الخامس** اطلاق کفر است بکفر
برائة براین اشاره است قول حق تعالی که حکایت از ابراهیمؑ نماید
که میفرماید کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم العداوة والبغضاء
ابدًا حتّی تؤمنوا بالله وحده یعنی تبرّا جستیم از شما معنی کفرنا
بکم است وحق تعالی در ذکر ابلیس و تبرّا جستن او از اولیاء او
از انسن در یوم القیمة میفرماید انّی کفرت بما اشرکتمونی من
قبل ومیفرماید که انّما اتخذتم من دون الله اوثانا مودّة
بینکم فی الحیوة الدّنیا ثمّ یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض
ویلعن بعضکم بعضا یعنی تبرّا جست بعضی از شما از بعضی
دیگر از کفر جحود است قول حق تعالی که میفرماید وقل الحقّ من ربّکم
فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر کفر اوّل که کفر جحود
ربوبیت است تعبیر از انکار حضرت قدس کرده در مقامات
اربعه دیگر از کفر که کفر است که با نکار مقامی از مقامات حق تعالی
جاری شود واصول کفر سه چیز است حضرت صادقؑ فرمودند
که اصول کفر حرص است واستکبار وحسد اما حرص چون حق
تعالی حضرت آدمؑ را نهی فرمود از شجره حرص وراداشت بر تمنای
آن واکل از آن امّا تکبر چون حقتعالی ابلیس را امر فرمود بسجده آدم

تکبر او راداشت باباء کردن وامّا حسد پس داشت قابیل لعین را که
هابیل مظلوم را بشهادت رسانید ورسول خداؐ فرمودند که
ارکان کفر چهار است ظلم وانکار وسخط وغضب وفرمودند
که اوّل چیزی که بآن حق تعالی را معصیت شده است شش است حب
دنیا حبّ ریاست حبّ طعام حبّ نوم حبّ راحت حبّ نساء و
مظاهر این شش اخلاط اربعه است که مماثل عناصر اربعه است
حضرت امیر المؤمنینؑ فرمودند که حقتعالی چون خلط فرمود
میانه ماء وعذب فرات که انبیاء ومرسلین وعباد صالحین
وائمّه دعاة بسوی جنّة از او مخلوق شدند ومیانه ماء وملح اجاج
که جبارین وفراعنه وعتاة اخوان شیاطین وائمّه دعاة بسوی
نار از آن مخلوق شدند واین دو آب یکپارچه از طین شدند پس امر
فرمود بملائکه اربعه یعنی شمال ودبور وصبا وجنوب را
که در او بوزند جولان در آورند بر این یکپارچه زمین را پس جنبان
کردند وان طین را مستعد خلق ونشو نمودند پس اجزا و قطعه قطعه نمودند
پس طبایع اربعه که ریح ومره ودم وبلغم است در او جاری ساختند
پس ملائکه اربعه مذکوره جولان در آوردند این طین را تا آنکه
طبایع اربعه در او جاری ساختند پس ریح از طبایع ~~در بدن~~ از ناحیه

شمال است و بلغم از طبایع اربعه در بدن از ناحیه صبا است و مره از
طبایع اربعه در بدن از ناحیه دبور است و دم از طبایع اربعه در
بدن از ناحیه جنوب است پس استقلال و تکمیل بجهة بدن
حاصل امد و از ناحیه ریح حب حیوة و طول امل و حرص لازم امد
و از ناحیه بلغم حب طعام و شراب و نرمی و مدارا لازم امد
و از ناحیه مره غضب و سفه و شیطنت و تجبر و تمرد و عجله
لازم امد و از ناحیه دم حب نساء و لذات و رکوب محارم و
شهوات لازم امد و مراد از ریح ممکن است که صفرا باشد بجهة خفت
و سرعت تاثیر او و ریح نامیدند و محتمل که مراد از ان روح
حیوانی باشد و مراد از مره صفرا و سودا جمیعاً بوده باشد
همچنانکه اطلاق میشود المرة الصفراء والمرة السوداء و انچه
مستفاد از روایات است اطلاق ریح میشود بر مره سوداء
و بر روح حیوانی و این قبضات اربعه معدن اصول کفر کردید
اگر شخصی از ظاهر باب و صورت انکار مخلوق کردد و اگر از باطن
باب یعنی صورت اجابت خلق شود قبضات اربعه معدن
اصول ایمان کردند یعنی خوف و رجا و توکل و محبت از ایشان
حاصل کردند این چهار ارکان دین اند همچنانکه ارکانه و ملائکه

صفرا

صفراء و سوداء و دم و بلغم است پس معدن خوف ترکیب مره سوداء ست
زیراکه سوداء بارد و یابس است همچنین خوف بارد یابس است که بران
شهوات را به برودت خود دفع کند و بیبوست خود بخشکاند تحریک
جوارح را از معصیت الهی و معدن رجا در ترکیب مره صفرا است زیراکه
صفرا حار یابس است هم چنین رجا حار یابس است بحرارت خود نشاط
بجهة عبد حاصل اید تا اینکه در وجود خود احساس حرارت نماید در
جسد در طاعت الهی و بیبوست خود جوارح را محکم باتیان اجتهاد
و نفی تسویف و کسل و معدن توکل در ترکیب بلغم است زیراکه
بلغم رطب و بارد است همچنین توکل رطب و بارد که برطوبت ان
عبد قناعت بقلیل نماید و بکثرة غنی و برودة ان ترک نماید عبد
مشقت و تکلف را در طلب معاش و استفادهٔ راحت نماید در
فوت مال و ثروت و معدن محبت در ترکیب دم است زیراکه
دم حار و رطب است همچنین است محبت حار رطب است
که برطوبت ان قوت یابد عبد در طاعت حق تعالی و بحرارة ان
نشاط و سرور یابد در مراتبی هر یک از این اربعه مرتبه غیر مراتب
دیگر است پس بخوف حق تعالی ظاهر ساخت عبد را از انجاس مشرکین
و در بیب مرتابین و برجا زینت داد خلق را بطاعت مطیعین و نسا

محسنين وبتوكّل غنى ساخت مؤمنين را ازخلايق اجمعين وفارغ ساخت
ايشانرا ازهموم راغبين وبمحبّة توجّه ايشانرا بسوی خود نمود وزينت داد
ايشانرا او بربساط تا اينكه صلاحيّت زيارت ورؤيت محبوب بهم رسانيد
في مقعد صدق عند مليك مقتدر حق تعالی ميفرمايد وجوه يومئذ
ناظرة وميفرمايد كه ربّنا انّنا سمعنا مناديًا ينادی للايمان
ان امنوا بربّكم فامنّا **فصل الثّانی والعشر** در بيان اطلاقات
امّة است **اطلاق اوّل** طلاق امّة است برمذهب حق تعالی
كان النّاس امّة واحدة يعنی برمذهب واحد **اطلاق الثّانی**
اطلاق امة است برجماعتی از ناس حق تعالی ميفرمايد وجد عليه امّة
من النّاس يسقون يعنی جماعتی از ناس را **اطلاق الثّالث**
اطلاق امّة است برواحد حق تعالی ميفرمايد انّ ابراهيم كان امّة
قانتًا لله حنيفًا **اطلاق الرّابع** اطلاق امّة است براجناس
جميع حيوان حق تعالی ميفرمايد وان من امّة الاخلاء فيها نذير
وميفرمايد وما من دابّة في الارض ولا طاير يطير بجناحيه
الی امم امثالكم **اطلاق الخامس** اطلاق امّة است برامّة محمد
حق تعالی ميفرمايد وكذلك ارسلناك في امّة قد خلت من
قبلها امم ولين امّة رسول محمّد است **اطلاق السّادس**

اطلاقات امّة

اطلاق

اطلاق امة است بروقت حق تعالی ميفرمايد وقال الذين نجا منهما
وذكر بعد امّة يعنی بعد از وقتی وميفرمايد ولئن اخرنا عنهم
العذاب الی امّة معدودة وباين وقت را قصد فرموده ؛
اطلاق السّابع اطلاق امّة است برخلق كلّهم حق تعالی مى
فرمايد وتری كلّ امّة جاثية وكلّ امّة تدعی الی كتابها
وميفرمايد يوم ندعوا نبعث من كلّ امّة طيبا ود رحديث نشست
كه حضرت رسول ص فرمودند كه اگر نبود كه كلاب امتی از امم
ميباشند هرآينه امر مينمودم بقتل ايشان **اطلاق الثّامن**
اطلاق امّة است بردين حق تعالی ميفرمايد در كلام خود كه
انّا وجدنا اباءنا علی امّة **اطلاق التّاسع** اطلاق
امّة است برقامة در لغت عرب گفته ميشود فلان حسن
الامّة يعنی قامة **اطلاق العاشر** اطلاق ميشود برجماعة
كه جمع شوند برامر واحد يا دعوة واحدة يا طريقه واحده يا زمان
واحده يا مكان واحدی **فصل الثّالث والعشر** در
بيان اطلاقات يوم است **اطلاق اوّل** اطلاق يوم است
برماء **اطلاق الثّانی** اطلاق يوم است برظلمة **اطلاق
الثّالث** اطلاق يوم برنور **اطلاق الرّابع** اطلاق يوم

اطلاقات يوم

برعرش الطلاق الخامس طلاق یوم است برعقیم الطلاق
السادس طلاق یوم است برنار و متفرع براین اطلاقات قول
حق تعالی که میفرماید وهو الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء حضرت امام محمد باقر ع
فرمودند که این در ابتدای خلق بود که الرب تبارک و تعالی
خلق فرمود هوا را پس خلق فرمود قلم را و قلم را امر نمود که جاری
شو عرض کرد که بچه چیز جاری شوم فرمود بما هو کائن پس خلق
نمود ظلمة را از هوا و خلق نمود نور را از هوا و خلق فرمود ماء را
از هوا و خلق نمود عرش را از هوا و خلق نمود عقیم را از هوا
و او ریح شدید است و خلق فرمود نار را از هوا پس خلق فرمود
کل خلایق را ازاین شش چیزی که مخلوق از هوا میباشند الطلاق
السابع اطلاق یوم بر ابتدای خلق الطلاق الثامن اطلاق
یوم است بر انقضای خلق و متفرع براین است قول حق تعالی
أئنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین یعنی در دو
وقت ابتداء خلق و در وقت انقضاء خلق آن بوده باشد یعنی
یوم الوجود والماهیة و یوم المادة والمثال الطلاق التاسع
اطلاق یوم است بر یوم الربیع الطلاق العاشر اطلاق یوم است

بریوم

بر یوم الصیف الطلاق الحادی والعشر اطلاق یوم است بر یوم
الخریف الطلاق الثانی والعشر اطلاق یوم است بر یوم الشتاء
و متفرع براین ایام است قول حق تعالی که میفرماید اربعة ایام
سواء للسائلین فرمودند که مراد از این ایام اربعه ایام سنه است
که حق تعالی در آن ایام ایجاد و قوام عالم نماید از ناس و بهایم و حشرات
ارض انچه در بحر و بر نداز خلق و میوه و نباتات و اشجار و انچه
در آن معاش کل حیوان است که بهار و خریف و صیف و شتا است
الطلاق الثالث والعشر اطلاق یوم است بر یوم ظهور قائم ع
الطلاق الرابع والعشر اطلاق یوم بر یوم الکرة و یوم القیمة
و متفرع براین ایام ثلثه است قول مولینا باقر ع که فرموده است
ایام الله ثلثه یوم قیام القائم و یوم الکرة و یوم القیمة
و متفرع بر یوم اول است ذهاب ظلمة و وضع ید الله علی راس
العباد و اجتماع عقولهم یعنی همه کلا من سبعه و بر یوم ثانی امام
حساب قال ع ان الذی یلی حساب الخلایق فی کرته و بر یوم ثالث
بعث الی الجنة او بعث الی النار والشفاعة والمراد بها ظهور الحق و رجوع
الاثار الی الاصول قال ع بلی یوم ندعوا کل اناس بامامهم هم
والمنکر بالحق بظاهر الباب والمؤمن بباطنه من عرف الشفاعة الکبری

بعرف ما قلنا اطلاق الخامس والعشر اطلاق یوم است بر یوم تولّد اطلاق
السادس والعشر اطلاق یوم است بر یوم الموت اطلاق السابع والعشر
اطلاق الیوم بر یوم البعث حق تعالی میفرماید که یوم یلد و یوم یموت
و یوم یبعث حیّاً بر ایّام خلق ثلثه یعنی ایّام متعلقه است بمخلوقات
اطلاق الثامن والعشر اطلاق یوم است بیوم الاحد که او یوم النطفه است
در جنین نوم و یوم العقل الاول و در دهر و یوم الوجود است در
عالم و یوم ابونا آدم ع اطلاق التاسع والعشر اطلاق یوم است
بر یوم الاثنین و او یوم العلقه است در جنین و یوم العقل الاوّل است
در دهر و یوم الوجود است در عالم و یوم ابونا آدم ع اطلاق العشرون
اطلاق یوم است بر یوم الاثنین و او یوم العلقه است در جنین و یوم
نفس الکلیه است در دهر و یوم الماهیة در عالم و یوم نوح نبی
آدم ثانی است اطلاق الحادی والعشرون اطلاق یوم است
بر یوم الثلاثا که آن یوم المضغه است در جنین و یوم الطبیعة
کلیّه است در دهر و یوم فصل ربیع است در عالم و یوم خلیل الرحمن
ابراهیم است ع اطلاق الثانی والعشرون اطلاق یوم بر یوم الاربعا
و یوم العظام است زیوم جنین و یوم ماده کلّیه است در دهر و یوم
فصل الصیف است در عالم و یوم موسی کلیم الله است اطلاق الثالث

والعشرون

والعشرون اطلاق یوم است بر یوم الخمیس و یوم تکسی العظام است
در جنین و یوم مثال است در دهر و یوم فصل خریف است در عالم و یوم
عیسی نبی است اطلاق الرّابع والعشرون اطلاق سیّم بر یوم الجمعه و آن
یوم انشا خلق آخر است در جنین و یوم الجسم است در دهر و یوم فصل
الشّتا است در عالم و یوم نبیّنا محمّد است چون عالم کبیر بر طبق عالم صغیر است
و بالعکس پس نطفه عالم در حین ایجاد آدم ع و او است اوّل حرارة
واقعه در عالم بعد از کمال استیلاء برودت و رطوبت مخلوطه برودت
و یبوست حاصل از ظلمة و باد حامل این حرارة و نار نزج شریعة آدم است
پس کینونات خلق اصلاح بدو کبر ند و طبایع خلق نضج یافت تا اینکه
ترقی بسوی مرتبه علیا نمود مانند نطفه که بحرارة رجل و بحرارت رحم
تربیت یابد و نضج گیرد تا اینکه علقه شود پس موضوع بالکلیّه تغییر
یابد تا اینکه مستوجب حرارة اقوی و نضجی اتم گردد پس احکام نطفه
نسخ پذیرد و حکم علقه ناسخ ظاهر آید و این قول زمان نوح نبی ع است
و هکذا بشریعت جدیده تا اینکه نسخ پذیرد چون علقه مضغه
گردد انّ الله لا یغیّر ما بقوم حتی یغیّروا ما بانفسهم و این
مقام شریعت ابراهیم است که مقام عظام شریعت موسی ع و مقام
تکسی العظام کما شریعت عیسی ع و مقام انشا خلقی آخر و مقام محمد ع م

اینست که شریعت وباقی است تا ملاذ ثانی واوست متمم تامیت
ومیفرماید لا نبی بعدی وتفصیل این بیان در اسرار الحسینیه
مذکوراست هرکه خواهد بیابد در او رجوع نماید وان رساله
منفرداست در مجمل اعتقادات حقه که مستنبط از طریق آل محمد است
بطریق باطن وظاهر فصل الرابع والعشر در بیان اطلاق

اطلاقات حیوة

حیوة است اطلاق اول اطلاق حیوة است برقائم ع اطلاق الثانی
اطلاق حیوة است برعلی اطلاق الثالث اطلاق حیوة است برتلاوت
حق تعالی در سوره حدید میفرماید که اعلموا ان الله یحیی الارض
بعد موتها اطلاق الرابع اطلاق حیوة است برابتداء خلق انسان
حق تعالی میفرماید ونفخت فیه من روحی ومراد از این روح روح
مخلوق است که حق تعالی خلق فرموده ودر انسان جاری ساخته است
اطلاق الخامس اطلاق حیوة بر نباتات ارض حقتعالی میفرماید
یحیی الارض بعد موتها وارض میتة زمینی است که گیاه ندارد
پس زنده ساختن او را انبات آن اطلاق السادس اطلاق حیوة است
بر ماء وجود وماء علوم حقتعالی میفرماید ومن الماء کل شیء حی
اطلاق السابع اطلاق حیوة است بر دخول جنة قوله تعالی میفرماید
استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم یعنی خلود در بهشت

ودلیل بر این قول حق تعالی است که میفرماید وان الدار الاخرة
لهی الحیوان لو کانوا یعلمون اطلاق الثامن اطلاق حیوة است
بر انداد من دون الله حق تعالی میفرماید ذلک بانهم استحبوا الحیوة
الدنیا علی الاخرة یعنی اختیار نمودند انداد را یعنی معارضین با طرار
بر آخرت یعنی بر امیر المؤمنین ع اطلاق التاسع اطلاق حیوة است
بروح الایمان حق تعالی میفرماید که من عمل صالحا من ذکر او
انثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة ولنجزینهم اجرهم
باحسن ما کانوا یعملون ودلیل بر این است قول حقتعالی وایدناه
بروح منه اطلاق العاشر اطلاق حیوة است بروح الشهوة
اطلاق الحادی والعشر اطلاق حیوة است بروح المدرج یعنی روح
البدن واطلاق حیوة است بروح القوة فصل الخامس والعشر

اطلاقات موت

در بیان اطلاقات موت بر جور اطلاق اول اطلاق موت است
بر قلب قاسی حق تعالی میفرماید که اعلموا ان الله یحیی الارض بعد
موتها اطلاق الثانی اطلاق موت است بر انواع عذاب حق تعالی
میفرماید ویاتیه الموت من کل مکان وما هو بمیت فصل
السادس والعشر در بیان اطلاقات ارض اطلاق اول اطلاق ارض

اطلاقات ارض

بر ارض نفوس اطلاق الثانی اطلاق ارض است بر ارض عادات

اطلاق الثالث اطلاق ارض است بر ارض طبع اطلاق الرابع
اطلاق ارض است بر ارض شهوة اطلاق الخامس اطلاق ارض است
بر ارض طغیان اطلاق السادس اطلاق ارض است
بر ارض الحاد اطلاق السابع اطلاق ارض است بر ارض
شقاوت ومتفرع براین مقام است درکات نار
اعنی جحیم ولظی وسقر وحطمه وهاویه وسعیر وجهنم پس جحیم تحت
ارض دنیا است یعنی ارض نفوس ولظی تحت ارض ثانیه است یعنی
ارض عادات وسقر تحت ارض ثالثه است یعنی ارض الطبع وحطمه
تحت ارض رابعه است یعنی ارض الشهوة وهاویه تحت ارض
خامسه است یعنی ارض الطغیان وسعیر تحت ارض سادسه است
یعنی ارض الحاد وجهنم تحت ارض سابعه است یعنی ارض الشقاوة
ووهب منبه ابواب سبعه نار را باین قسم روایت نموده است
الاول الشرك الثانی الشك الثالث الغفلة الرابع الشهوة
الخامس الشقاوة السادس الرغبة فی الدنیا السابع الانس بغیر الله
واین است بیان اراضی ملعونه اما بحرهائی که در این اراضی میباشند
محیطه بر ایشان آنهفت بحر است بحر محیط بارض نفوس بحر خطیئات
وعبد غریق است در این وبحر الشهوات محیط است بر ارض عادات

وبحر الرغبة بارض الطبع وبحر الریا والسمعه بارض الشهوة وبحر
الحرص بارض الطغیان وبحر الامل بارض الحاد وبحر الغفلة
بارض الشقاوة ونجاة عبد از بحر خطیئه بندامت واستغفار
واقلاع است ونجاة عبد از بحر شهوات بذکر عاقبت وخوف
خاتمه وسؤال رب در قیمة ونجات عبد از بحر رغبه است
بذکر فناء دنیا وبذکر زوال دنیا من واحد الی اخر وذکر قول
نبی صلعم فی حلالها حساب وفی حرامها عقاب ونجات عبد
از بحر ریا بذکر بطلان عمل است بریا وضعف خلق در نفع
وضرر وذکر قول حقتعالی فمن کان یرجو لقاء الله الایه ونجاة
از بحر حرص بذکر آدم است در جنین که حرص او را داخل
سد وسبب خروج از جنة گردید وذکر حرمان حریص وذکر
متفرق شدن مالی که در او همراه جمع نموده وبحرص تحصیلش
کرده در نزد مردن ونجاة از بحر امل وآرزوها بذکر اخذ
ملك الموت است من ساعة الی ساعة وذکر از باب آرزوها
که بآرزوی خود نرسیدند وذکر قبر وظلمت آن ونجاة از غفلت
باجتماع قرآن وتفسیر او است وبذکر سنت وتاویل او است
وذکر اینکه الرب والملائکه غفلت بجهة ایشان نیست اطراف

التاسع اطلاق ارض است بارض یقین اطلاق العاشر اطلاق
ارض بارض احسان اطلاق الحادی والعشر اطلاق ارض است
بارض فلق وسهر وسهاد وبیداری اطلاق الثانی والعشر اطلاق
ارض است بارض رضا اطلاق الثالث والعشر اطلاق ارض بارض
حسرت اطلاق الرابع والعشر اطلاق ارض است بارض تصدیق
اطلاق الخامس والعشر اطلاق ارض است بارض قرآن واین اراضی
سبعه اراضی جنت است وبراین هفت ارض نیز هفت محیط است
بحر المعرفه بحر محیط است برارض یقین بحر المحبة محیط است برارض
احسان تا اینکه بمحبوب رسد بحر الشوق محیط است بارض فلق و
براین ارض جاری کردد تا اینکه برؤیت عزیز برسد بحر الاخلاص
جاری در ارض تصدیق ومحیط براوست تا اینکه صاحبش را
بکرامة الله برساند وبحر الانس محیط بارض القرآن است دراین
جاری است تا اینکه اورا بلقاء رحمن برساند واراضی سبعه اولی
اضداد وانداد سبعه اخیره اند اطلاق السادس والعشر اطلاق
ارض است بر صور علمیه حق تعالی انا نأتی الارض ننقصها من
اطرافها قال ع بموت العلماء یعنی ارض منتهی میشود بسوی
صور علمیه اطلاق السابع والعشر اطلاق ارض است بر هر سافلی

بالنسبة

بالنسبة بعالی آن اطلاق الثامن والعشر اطلاق ارض است بر محدب
کرسی حق تعالی میفرماید که الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض
نتبوأ من الجنة حیث نشاء فصل السابع والعشر اطلاقات اسم سماء
اطلاق اول اطلاق سماء است بر سماء دنیا یعنی سماء الحیوة
اطلاق الثانی اطلاق سماء است بر سماء ثانیه یعنی سماء
فکر اطلاق الثالث اطلاق سماء است بر سماء ثالثه یعنی سماء
خیال اطلاق الرابع اطلاق سماء است بر سماء رابعه یعنی
سماء وجود اطلاق الخامس اطلاق سما است بر سما خامسه یعنی
سماء وهم اطلاق السادس اطلاق سماء است بر سماء سادسه
یعنی سماء علم اطلاق بر سما سابعه یعنی سما عقل اطلاق السابع
اطلاق سما بر هر عالی بالنسبه بسوی سافل آن وسماء دنیا واسم او رقیع است
واو برنگ دخان است وسماء ثانیه اسم او فیدوم است ورنگ
مس است وسماء ثالثه اسم او ماروم است وبرلون شبه است
یعنی روی سما رابعه اسم او ارفلون است وبرلون فضه است
سماء خامسه اسم او امیعون است وبرلون طلا است سماء
سادسه اسم او عروس است واو از یاقوت سبز است وسما سابعه
اسم او عجما است واو از درّ سفید است ومتفرع براین مقام است

ایشان کفتیم اسمان از دخان وماء است وبهشت دراوست ومیانه
اینکه ایشان دراوساکنند خواهند کفت که چون اسمان
از دخان وماء شد مانند بخار خواهد بود چکونه اجسام ثقیله را
حامل خواهد کردید زیراکه در جواب میکوئیم که حامل اجسام ثقیله
ارض نیز نیست بلکه حامل کل خدا ست واو حامل است انچیز را
که مثل بخار والطف از ان است ایا نمی بینی که مؤمن چون بصفه
ظاهر وباطن خود را پاك نمود از کناهان بر روی اب وهوا راه میرود
وحقتعالی میفرماید اولم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السما
ما یمسکهن الا الله ومیفرماید که رفع السماء بغیر عمد
ترونها چون اطلاقات ومراتب سما وارض مشخص شد بدانکه
ادمی را دو خلقت است اجسامی سماوی واجسادی ارضی
واما خلقت اجسامی سماوی پس مذکور شد که وجود او وحوا واین
سبعه است از حیوة وفکر وخیال ووجود ووهم وعلم وعقل
واما خلقت اجسادی ارضی پس حقتعالی خلق فرمود سر ادم را
از زمین اول وکردن اورا از زمین ثانی ودستهای اورا از زمین
ثالثه وصدر اورا از زمین رابعه وبطن وظهر اورا از زمین
خامسه فخذ وذکرها وعجز اورا از ارض سادسه ساقها وقدمهای

درجات جنة از جنة الفردوس وجنة عالیه وجنة النعیم وجنة
عدن وجنة دار المقامه وجنة دار الخلد وجنة المأوی وجنة دار
السلام وهر بهشتی بسمائی خلق شده است پس بهشت اول فوق
اسمان اول یعنی فوق سما دنیا ودر خلال ثانیه وجنة دویم فوق سما
ثانیه است در خلال ثالثه وجنة سیم فوق سما ثالثه است در
خلال رابعه وجنة چهارم فوق سماء رابعه است در خلال خامسه
مخلوق است وجنة پنجم فوق سماء خامسه است در خلال
سادسه وجنة ششم فوق سماء سادسه است در خلال سابعه
وجنة هفتم فوق سماء سابعه است در خلال کرسی وجنت
ثامنه فوق کرسی است ودر خلال عرش است ومثل این مثل
بودن است الا آن روی زمین در خلال هوا پس هر بهشتی بالای اسما نیست
وبراین اشاره است قول حقتعالی که میفرماید لا یفتح لهم ابواب
السماء ولا یدخلون الجنة واین سموات اراضی جنت اند وحق
تعالی این معنی را از ایشان حکایت نموده است که کویند الحمد لله الذی
صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء ودر تحت
سماء میباشند که ایشان را سایه افکند همچنانکه مرویست که بهشت
اراضی ان کرسی است وسقف ان عرش رحمن است ومیانه اینکه

کفتیم ایشان

اورا از زمین سابعه واما صورت انسانی پس حقتعالی مصوّر کردانید
آدم را از صور اقالیم سبعه پس سر آدم را خلق نمود از تربت کعبه
وگردن اورا از تربت بیت المقدّس وصدر اورا از تربت منا وبطن و
ظهر اورا از تربت هند ودستهای اورا از تربت مشرق وپاهای
اورا از تربت مغرب وجلد وعظم ولحم وعصب وعروق
اورا از سایر تراب از سفید وسرخ وزرد پس در جسد آدم
حقتعالی چهار چیز جاری ساخت از رطب ویابس وحار وبارد
واین بجهة آن است که جسد در خاك وآب خلق کردید ونفس در او
جاری شد یعنی خون وروح پس یبوست هر جسکی از قبل ترابست
ورطوبه از قبل ماء وحرارت از قبل نفس وبرودت از قبل روح
پس خلق فرمود حق تعالی در جسد بعد از این چهار چهار نوع
از خلق خود که هلاك جسد ند یعنی مرّه سودا ومرّه صفرا
ودم وبلغم پس بعضی از اینها را در بعضی دیگر ساکن مسکن
یبوست را در مرّه سوداء ورطوبت را در مرة صفراء وحرارت را
در دم وبرودت را در بلغم پس در هر جسدی که این چهار
معتدل کردد صحتش کامل وبنیانش معتدل کردد واکر یکی
از اینها بر این دیگری زیادتی نماید یا نقصان پذیرد سقم و

مرض وآفات داخل بدن کردد واخلاق بنی آدم از این چهار است
عزم از تراب ولین از ماء وحدّت از حرارت واناءت از برودت
پس کسی که اخلاقش معتدل کردید عازم در امر میباشد ولین
در عزم وحاد در لین متانی در حدّة احدی در اخلاط
او غلبه بر آن دیگر ننماید بلکه جمیع اخلاقش معتدل ومستقیم است
بدانکه وفات جسد عنصری انسان هفت است اوّل جوع دویم ظما
سیّم حر چهارم برد پنجم وجع ششم خوف هفتم موت
ومقام صدر از جسد است اوست محل وساوس وانشراح قول
حقتعالی میفرماید الّذی یوسوس فی صدور النّاس
میفرماید افمن شرح الله صدره للاسلام ونا چار است
از برای مؤمن که توسل بحق تعالی جوید که صدر اورا منشرح کرداند بنور
ایمان واسلام پس چون قلب نورانی کردد مانند سراجی خواهد بود
واین نور مثل نار است ومعلوم است اینکه کسی که بخواهد سراجی
برافروزد محتاج است بهفت چیز اوّل چقماق دویم سنك سیّم
حراق چهارم کبریت پنجم چراغ ششم فتیله هفتم دهن پس بنده
چون طلب نور نماید یعنی انشراح صدر محتاج است بسوی این هفت چیز
پس لابد است اورا اولا تحصیل نماید چقماق مجاهده را حق تعالی میفرماید

والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ۲ تضرع را قال تعالیٰ
ادعوا ربکم تضرعاً وخفیة ۳ خراق منع هوی را قال تعالیٰ
ونهی النفس عن الهوی ۴ کبریت انابت را قال تعالیٰ وانیبوا
الی ربکم وملطخ سازد رؤس این خشبات را بکبریت توبوا الی الله
۵ صبر مسرجه را قال تعالیٰ واستعینوا بالصبر والصلوٰة
۶ فتیله شکر را قال تعالیٰ لئن شکرتم لازیدنکم ۷ دهن رضا را
کما قال تعالیٰ صبر لحکم ربک یعنی راضی شو بقضاء پروردگار
خود بعد از تحصیل این ارادت تعویل واعتماد بر اینها مکن
بلکه سزاوار او است اینکه طلب مقصود نمائی مکرر از حضرت
حق ما یفتح الله للناس من رحمة پس طلب نمای مقصود
خود را بخضوع وخشوع وخشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع
الا همساً پس در آنوقت بلند کن دست تضرع وسؤال کن رب اشرح
لی صدری تا اینکه جواب قد اوتیت سؤلک یا موسی بشنوی
وبدانکه آدمی مخلوق است در ده قبضه نه قبضه از افلاک و
یک قبضه از تراب ارض قبضه از محدد الجهات قلبش مخلوق است
از قبضه فلک کرسی صدرش از او مخلوق است قبضه از فلک
زحل عقلش از او مخلوق است قبضه از فلک شمس وجودش

انو مخلوق ست

از او مخلوق ست قبضه از فلک مشتری علمش از او مخلوق ست قبضه
از فلک زهره خیالش از او مخلوق ست قبضه از فلک عطارد
فکرش از او مخلوق است قبضه از فلک مریخ وهمش از او مخلوق است
قبضه از فلک قمر خیالش از او مخلوق ست قبضه از ارض جسدش
از او مخلوق ست ذلک تقدیر العزیز العلیم واحکام جسد ارضی
مجملا در اطلاقات نفس گذشت **فصل الثامن والعشر** در
بیان اطلاقات ماء است **اطلاق اول** اطلاق ماء است بر ماییکه
معروف است یعنی ماء عنصر **اطلاق الثانی** اطلاق ماء است
بر ماء اینچنانیکه عرش بر اوست قال تعالیٰ وکان عرشه علی الماء
ومراد از این ماء باب سور است یعنی باب که باطنه فیه الرحمة وظاهره
من قبله العذاب **اطلاق الثالث** اطلاق ماء است بر ماده جسمانیه
اینچنانیکه خلق شده است جهل کل از او واو را ماء گویند بجهة قبول
نمودن او مر تشکلات ما لا نهایه له را واوست ملح اجاج **اطلاق**
الرابع اطلاق ماء است بر علم حق تعالی میفرماید انا صببنا الماء
صباً ای العلم **اطلاق الخامس** اطلاق ماء است بر وجود قال تعالی
ومن الماء کل شیء حی در توحید صدوق از سادات ما آل محمد
مرویست که بود خدا وهیچ نبود پس حق تعالی خلق فرمود چیزی را که همه

اطلاقات ماء

اشیاء را او پدید آورد و آن ماء است و این ماء است که اطلاق
کرد بر مشیة الله خلق الله المشیّة بنفسها ثمّ خلق الاشیاء
بالمشیّة و هو عقل کلّی که فرمودند العقل ملک له رؤس بعدد
الخلایق و لواء الحمد وجود المطلق هنالک مظهر الولایة لله الحق
فافهم و انتبه لتصل الی اصل المعانی المودوعة فی غیاهب الاشارات

فصل التاسع و العشرون در بیان اطلاقات هواست اطلاق اول

اطلاق هواست بر عنصر معروف یعنی کرهٔ هوا که فوق ماء عنصر است
اطلاق الثانی اطلاق هواست بر نفس رحمانی یعنی مرتبه ثانیه
از مشیّة اطلاق الثالث اطلاق هواست بر فضا امکان اطلاق
الرابع اطلاق هواست بر ما فی الدّهر اطلاق الخامس اطلاق
هواست بر طبایع و متفرّع بر اطلاق ثانی و ثالث آن حدیثیکه در
تفسیر ایّام ستّه گذشت که فرمودند انّ الرّبّ تبارک و تعالی خلق
الهواء ثمّ القلم پس امر فرمود قلم را که جاری شو عرض کرد بچه چیز فرمود
بما هو کائن پس خلق نمود ظلمت را در هوا و نور را در هوا و ماء را
از هوا و عرش را از هوا و عقیم را از هوا و نار را از هوا و خلق نمود
خلایق را کلّهم از این ستّه مخلوقه از هوا

فصل العشرون

در بیان اطلاقات ریح است اطلاق اول اطلاق ریح است

بر ریح مُهیّجه سحاب قال الله تعالی هو الّذی یرسل الرّیاح بشراً بین یدی رحمته
اطلاق الثّانی اطلاق ریح است بر سحاب بموضع معیّن قال الله
تعالی فسقناه الی بلد میّت اطلاق الثّالث اطلاق ریح است
بر ریح واقعه تحت سحاب اطلاق الرّابع اطلاق ریح است بر ریح
واقع در فوق سحاب و این دو ریح میفشارند سحاب را بجهة باریدن
قال تعالی و انزلنا من المعصرات ماءً ثجّاجاً این ریاح اربعه در
هواست متعلّق است بسحاب اطلاق الخامس اطلاق ریح است
بر ریح صرصر اطلاق السّادس اطلاق ریح است بر ریح عقیم قال
تعالی فی سورة الحاقّة فامّا عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة
سخّرها علیهم سبع لیالی و ثمانیة ایّام قال تعالی فی سورة
الذّاریات و فی عاد اذ ارسلنا علیهم الرّیح العقیم و این دو ریح
مختص بر و بوادی است و داخل بحار نمیکردند اطلاق السّابع
اطلاق ریح است بر ریح طیّبه که کشتی بر او جاری نمیخ مطلوب در
عرف عام باد مرادش گویند و اطلاق ریح است بر ریح عاصف که بجهة
طوفان کثرة امواج آید و بر این دو ریح اشاره است قول حق تعالی که
میفرماید در سورهٔ یونس هو الّذی یسیّرکم فی البرّ و البحر حتّی اذا
کنتم فی الفلک و جرین بهم بریح طیّبة و فرحوا بها جاءتها ریح

عاصف وجاءتهم الموج من كل مكان وظنوا انهم احيط
بهم دعوا الله الآية اطلاق الثامن اطلاق ریح است بریح
قاصف وبراین ریح اشاره است قول حقتعالی در سوره بنی اسرائیل که می
فرماید ام امنتم ان یعیدکم فیه تارة اخرى فیرسل علیکم قاصفا
من الریح فیغرقکم بما کفرتم این ریاح ثلثه مختص بحارند و ببر بیرون
نیایند چهار ریح دیگر غیر ریاح مذکور در نفس انسان است
اطلاق التاسع اطلاق ریح است بریح ثمره طعام وشراب اطلاق
العاشر اطلاق ریح است بریح مقسمه در معده اطلاق الحادی
والعشر اطلاق ریح است بریح موصله که حصه هر عضوی بدان
عضو رساند اطلاق الثانی والعشر اطلاق ریح است بریح
دافعه مضار که مضار را از انسان دفع نماید این ریاح در ربعه مختص
بانسان وظاهر امد اخلاط اربعه را اطلاق ریح بر یکی از ایشان
کردن مرویست که انچه بلفظ ریاح است در قران ان رحمت است
وانچه بلفظ ریح است پس از عذاب است وریاح رحمت ناشرات است
وذاریات والمرسلات ومبشرات است وریح عذاب عقیم است
وصرصر که در بر بند وعاصف وقاصف که در بحر بند فصل الحادی
والعشرون در بیان اطلاقات نار است اطلاق اول اطلاق نار

اطلاقات نار

برکره اثیر اطلاق الثانی اطلاق نار است بنار کوکب اطلاق ثالث
اطلاق نار است بر نار اخرت اطلاق الرابع اطلاق نار است
بنار برزخ اطلاق الخامس اطلاق نار است بر نار حجر اطلاق
السادس اطلاق نار است بر نار شجر اخضر اطلاق السابع
اطلاق نار است بر نار مستحیل از هوا اطلاق الثامن اطلاق
نار است بر نار عشق اطلاق التاسع اطلاق نار است بر نار مشیت
اطلاق العاشر اطلاق نار است بر نار ارادت اطلاق الحادی
والعشر اطلاق نار است بر نار فقر اطلاق الثانی والعشر
اطلاق نار است بر نار حرمان واطلاق نار است بنار هجران وبر نار
تکلیف ونار ولایت با اطلاق اول متفرع است قول نبی صلعم که فرمودند
که حق تعالی نازل ساخت در دنیا سه برکت را برکت ماء ونار وشاء
وبر دویم قول حقتعالی میفرماید در سوره ملک ولقد زینا
السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین
وبر سیم قول حقتعالی وما ادریك ما الحطمة نار الله الموقدة
التی تطلع على الافئدة وبر چهارم ناری که تودی الیها ارواح
المشرکین وبر اطلاق ششم قول حق تعالی الذی جعل لکم من
الشجر الاخضر نارا وبر اطلاق چهارده هم متفرع است قول حضرت

صادق که فرمودند که حق تعالی چون اراده کرد (خلقت) ادم ماء ارسال بر طین
شد پس قبض فرمود قبضه را بعد از ان او داد و فرقه ساخت بید
خود پس خلق فرمود ایشان او جعل نموده در ایشان حرکت را پس بر
افروخت نار را از برای ایشان پس امر نمود اهل شمال را بدخول نار
پس ابا نمودند از دخول نار و داخل نشدند پس امر فرمود اصحاب
یمین را بدخول پس داخل شدند پس حق تعالی امر فرمود بنار که برد
و سلام شود بر ایشان چون اهل شمال دیدند این حالت را ابا
نمودند و پس باز فرمودند با ایشان که داخل اتش شوید چون
نزدیک شدند بنار باز ابا نمودند از دخول پس حق تعالی عاده
نمود همه را بسوی طین و خلق نمود ادم ع را از طین پس اصحاب
یمین اجابت امر الهی کردند و اصحاب شمال اقدام نکردند پس
اول زمره کسی که داخل ان نار گردید رسول ص بود و بر این بیان
اشاره است قول حقتعالی قل ان کان للرحمن ولد فانا
اول العابدین در حدیث دیگر حضرت باقر ع فرمودند که حق تع
خلق نمود ماء عذب و ماء ملح اجاج را پس امتزاج داد این دو اب را
پس اخذ نمود طین را از ادیم ارض و او را خطاب شدید نمود و با (صيما)
یمین فرمود در وقتی که ایشان مانند ذر حرکت میکردند الی الجنه

السلام

السلام و باصحاب شمال فرمود الی النار و لا ابالی پس فرمود که الست
بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمه انا کنا عن هذا
غافلین پس میثاق از پیغمبر گرفت که فرمود الست بربکم و ان هذا
محمد رسولی و ان هذا امیر المؤمنین گفتند بلی فرمود که الی ربکم و محمد
رسول و علی امیر المؤمنین و اوصیائی من بعده ولاة امری و خزان (علی) و ان
المهدی ان انتصر به لدینی و اظهر به دولتی و انتقم به من اعدائی
و اعبد به طوعا او کرها گفتند اقرار نمودیم ای پروردگار بما و شهاد (د)
دادیم و ادم نه اقرار کرد و نه انکار پس باین جهة این خمسه را اولو
العزم ثابت امد در مهدی و نه بود از برای ادم عزم بر اقرار
و اینست قول حق تعالی که میفرماید و لقد عهدنا الی ادم من قبل
فنسی و لم نجد له عزما یعنی ترک نمود اقرار را پس برافروخت حق تع
نار را و باصحاب الشمال امر دخول نمود انکار کردند و باصحاب
الیمین امر دخول نموده داخل شدند و نار بر ایشان برد و سلام
کردید پس اصحاب شمال طلب اقاله کردند و حقتعالی اقاله نمود و
مامور بدخول گردیدند ثانیا باز انکار کردند حضرت فرمود فثم
ثبت الطاعة و الولایة و المعصیة و اطلاق لثالث و لعشر
اطلاق نار است بر نار جهنم اطلاق الرابع و لعشر اطلاق نار

برحضرت قائم وبراین متفرع است قول حق در سورهٔ مدثر که میفرماید
وماجعلنا اصحاب النار الا ملائکة وماجعلنا عدتهم الا فتنة
للذین کفروا که ملائکه مردفین وملئکه مسومین اصحاب انحضرت اند
وبعضی از روایات دلالت میکند چهل شش هزار ملائکه اصحاب
انحضرتند وتفصیل این بیان را در تفسیر غنایم العارفین ذکر کرده ایم
ودر احوال ظهور انحضرت در تفسیر ایه مالك یوم الدین اینست
بعضی از اطلاقات نار در السنه عارفین در کافی مستند از بوعمر
زبیری مرویست که بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که ایها العالم
خبر ده مرا که کدام یك از اعمال فضلیند نزد حق تع فرمود ان عملی که
حق تعالی قبول نمیکند هیچ چیزی را مگر باو عرض کردم که ان کدام است
فرمود ایمان بخدا وبکه که نیست خدائی مگر او واعلای اعمال است درجه
واشرف اعمال است منزلة وروشن ترین اعمال است حظا عرض کردم
که خبر ده مرا که ایا ایمان قول وعمل است یا قول به تنهائی بلا عمل
پس فرمود که ایمان عمل است کلا وقول بعضی از این عمل است بفرض
که حق تعالی کرده است در کتاب خود ونور او را واضح ساخته است
ونور او را ثابت کرده اند است وکتاب خدا براین شاهد است ومیخواند
خدا تورا بسوی ان عرض کردم که جعلت فداك بجهة من بیان نما تا اینکه

نفهم

بفهمم فرمود که ایمان حالات وطبقات ودرجات ومنزلهاست پس از
جمله ایمان تمام ومنتهای اوست واز جمله ایمان ایمان ناقص است که نقصان
او ظاهر است واز جمله ایمان ایمان راجح است که زیادتی دارد عرض
کردم که ایمان تمام میشود ونقیصه وزیاده قبول میکند فرمود
بلی عرض کردم چگونه است فرمود که حقتعالی فرض فرمود ایمان را
برجوارح بنی ادم وقسمت برجوارح فرمود ومتفرق ساخت برجوارح
پس هیچ جارحه از جوارح نیست مگر انکه حق تعالی باو چیزی از ایمان
موکل ساخته بغیر از چیزهای از ایمان که برجارحه دیگر موکل است
پس از جمله جوارح قلب است که بنی ادم تفضل وتفقه وتفهم
نماید وقلب امیر بدن است که برجوارح اراده صدور فعلی نماید مگر
برای او واز جمله جوارح چشمهای اوست که باو می بیند واز جمله جوارح گوشهای
اوست که بان می شنود واز جمله جوارح دستهای اوست که بان برمیدارد واز جمله
جوارح پایهای اوست که باو راه میرود واز جمله فرج اوست که باو میرالك حظوظ
شهوات مینماید واز جمله جوارح لسان اوست که باو سخن میگوید واز جمله جوارح
سر اوست که وجه ان در انست پس هیچ یك از این جوارح نیست مگر اینکه هم
جزوی موکل است جزوی از ایمان بغیر ان جزئی از ایمان که موکل بر جزو
دیگر است بفرض حق تعالی وکتاب الهی براین ناطق است

وشهادت میدهد پس فریضهٔ قلب غیر فریضه سمع است و فریضه
سمع غیر فریضهٔ چشمها است و فریضهٔ عینین غیر فریضهٔ لسانست
و فریضهٔ لسان غیر فریضهٔ یدین است و فریضهٔ یدین غیر فریضهٔ
رجلین است و فریضهٔ رجلین غیر فریضهٔ فرج است و فریضهٔ فرج
غیر فریضهٔ وجه است پس آنچیزی که حق تعالی بر قلب واجب ساخته است
از ایمان او اقرار و معرفت و عقد و رضا و تسلیم است باینکه
لا اله الا الله وحده لا شریك له الهاً واحداً لم یتخذ صاحبةً و لا
ولداً و انّ محمداً عبده و رسوله و الاقرار بما جاء به من عند الله
من نبی و کتاب پس اینست فریضهٔ حقتعالی بر قلب از اقرار و معرفة
و این عمل قلب است و براین اشاره است قول حقتعالی که میفرماید
الّا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدراً
و فرموده است الا بذکر الله و لتطمئن القلوب و فرموده است
الذین آمنوا بافواههم و لم تؤمن قلوبهم فرموده است ان
تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشآء
و یعذب من یشآء پس این است فریضهٔ قلب از اقرار و معرفت
و این عمل او است و این رأس ایمانست و فریضهٔ لسان قول است
که تعبیر از قلب نماید بآن چیزیکه عقد قلب بر او است و اقرار

نمودن

نمودن بر او است حق تعالی میفرماید و قولوا للنّاس حسناً و میفرماید
که قولوا آمنّا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الیکم و الهنا و الهکم
واحد و نحن له مسلمون این است فریضه لسان و این است عمل او
و این جزئی از اجزاء ایمان است و فریضه سمع این است که منزه باشد از شنیدن
چیزهائیکه حق تعالی فرموده است و اینکه اعراض نماید از چیزهائیکه حلال
نیست یعنی آنچیزهائیکه حقتعالی نهی فرموده است از آن و از گوش دادن
بما اسخط الله را حق تعالی میفرماید و قد نزّل علیکم فی الکتاب
ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و یستهزئ بها فلا تقعدوا
معهم حتّی یخوضوا فی حدیث غیره پس استثنا فرمود موضع
نسیان را و فرمود و امّا ینسینّك الشیطان فلا تقعد
بعد الذکری مع القوم الظّالمین و فرموده است فبشّر
عبادی الذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه اولئك
الّذین هدیهم الله و اولئك هم اولوا الالباب و فرموده است
قد افلح المؤمنون الّذین هم فی صلوتهم خاشعون و الّذینهم
عن اللّغو معرضون و الّذینهم للزّکوة فاعلون و فرموده است
و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و قالوا لنا اعمالنا و لکم اعمالکم
و فرموده است و اذا مرّوا باللّغو مرّوا کراماً پس اینست آنچیزیکه حق

تعالی فریضهٔ سمع کردانیده است از ایمان که کوش ندهد بچیزیکه حلال
نیست که کوش دادن آن واین عمل کوش است واین جزئی از ایمان است
وفریضهٔ بصر اینست که نظر نکند بچیزهائیکه حق تعالی حرام نموده است
نظر کردن بر انها را واینکه اعراض نماید از چیزهائیکه حلال نیست از برای
او واین است عمل چشم واین ایمان چشم است حق تعالی میفرماید قل
للمؤمنین یغضّوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم پس نهی
فرموده مؤمنین را از نظر کردن بعورتهای یکدیگر واز نظر کردن
مرد بسوی فرج برادر خود وحفظ نماید فرج خود را از اینکه غیر بر او
نظر نکند وفرموده است قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهنّ
ویحفظن فروجهنّ از اینکه نظر نماید احدی از ایشان بسوی فرج خواهر خود
وفرج خود را حفظ نماید از اینکه نظر نکند غیر بسوی آن وفرموده است
انچه در قران است از حفظ فرج از زنا است مگر این آیه که از برای نظر است
پس حقتعالی انچه فریضهٔ قلب ولسان وسمع وبصر است در آیه
واحده ذکر کرده است وفرموده است که وما کنتم تستترون
ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم ولا جلودکم مراد از
جلود فروج است والظهار فرموده است ولا تقف ما لیس لك
به علم انّ السّمع والبصر والفؤاد کلّ اولئك کان عنه مسؤلا

پس اینست

پس اینست فریضهٔ عینین از غضّ از اشیائی که حق تعالی حرام فرموده است
واین عمل عینین واین جزئی از اجزاء ایمان است وفریضهٔ یدین آن است
که دراز بسوی حرام واخذ حرام از آن ایشان ننمائی واینکه دراز نمائی بسوی
اشیائی که حق تعالی امر فرموده است وواجب کردانیده است از صدقه وصله
ورحم وجهاد در راه خدا وطهور وصلوة حق تعالی میفرماید یا ایها
الّذین آمنوا اذا قمتم الی الصّلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم
الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین وفرموده است
فاذا لقیتم الّذین کفروا فضرب الرّقاب حتّی اذا اثخنتموهم
فشدّوا الوثاق فامّا منّا بعد وامّا فداء حتّی تضع الحرب
اوزارها واین است فریضهٔ حقتعالی بر یدین بجهة اینکه ضرب از علاج
یدین است وفریضهٔ رجلین این است که مشی ننماید بایشان بسوی
معصیت از معاصی حقتعالی وواجب ساخته است بر رجلین مشی
بسوی آنچیزیکه رضای حقتعالی بسوی او است حق تعالی میفرماید
ولا تمش فی الارض مرحا انّك لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال
طولا وفرموده است واقصد فی مشیك واغضض من صوتك
انّ انکر الاصوات لصوت الحمیر وفرموده است که ایادی و
ارجل شهادت میدهند بر نفسهای خود وبر ارباب خود از تضییع نمودن

ایشان بآن چیزهائیکه حق تعالی ایشانرا مامور ساخته حق تعالی میفرماید
الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا
یکسبون واین فریضه ایست که حق تعالی بر یدین ورجلین وعمل ایشان واینست
جزای از اجزاء ایمان واما فریضه وجه او سجود است از برای حق تعالی در
شبها وروزها در مراقبت صلوة حق تعالی میفرماید که یا ایها الذین
امنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم
تفلحون واین است فریضه جامعه بر وجه ویدین ورجلین ودر
موضع دیگر فرموده وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
وفرموده است در آن چیزیکه واجب ساخته است بر جوارح از طهور
وصلوة بوجه واین چنانست که چون حق تعالی پیغمبر خود را از بیت
المقدس بسوی کعبه منحرف فرمود این آیه نازل ساخت که وما کان
الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم پس صلوة را
ایمان نامید پس کسیکه ملاقات حق تعالی نماید در حالتیکه حفظ
جوارح خود نموده باشد و هر جوارح از جارحه او وفا نموده باشد
بآن چیزهائیکه حق تعالی بر او فرض نموده است هر آینه ملاقات
حقتعالی نماید در حالتیکه مستکمل الایمان باشد واو از اهل
جنة است وکسی که در شیئی از اینها خیانت نموده باشد وتعدی

از فریضه

از فریضه خود نموده باشد ملاقات حق تعالی نماید در حالتیکه ناقص
الایمان بوده باشد عرض کردم که فهمیدم نقصان ایمان وتمامیت آنرا
پس بفرمایید که زیادتی ایمان از کجا است پس فرمود قول تعالی که میفرماید
واذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا
فاما الذین امنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون واما
الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم وفرموده است
نحن نقص علیک نباهم انهم فتیة امنوا بربهم وزدناهم
هدی واگر کل ایمان واحد وزیاده ونقصانی بجهت او نبود
هر آینه احدی را تفضل وزیادتی نبود بر دیگری واگرچه حدود
ونعم در او مساوی بوده هر آینه کل خلق مساوی میشدند و
تفضیل باطل میشد ولکن بتمام ایمان داخل شدند مؤمنین
بهشت را وبزیادتی ایمان مؤمنین تفضل جستند بدرجات
در نزد خدا وبه نقصان مفرطون داخل آتش شدند تتمه
در آن اشارات چندیست اشاره اول در حد اسلام
وایمان مولای ما باقر فرمودند بخثیمه که حد اسلام اینست
کسیکه بقبله ما نماز کرد وشهادت داد بخدا ورسول وائمه ومناسک
مارا بعمل آورد ودوست داشت دوستان مارا ودشمن داشت

دشمنان ما را پس او مسلم است سؤال کردند از حد ایمان فرمود ایمان
بخدا و تصدیق بکتاب خدا و اینکه معصیت خدا ننماید و در جامعه است
من عصاکم فقد عصی الله و من اطاعکم فقد اطاع الله و در قرآنست
من اطاع الرسول فقد اطاع الله اشارة الثانیة در بیان
فرق میانه کفر و ایمان مردی از حضرت صادق ع سؤال نمود که
مرجئه میگویند که همچنانیکه کافر در نزد ما کافر عند الله است
همچنین مؤمن چون اقرار بایمان خود نماید مؤمن خواهد بود
عند الله حضرت فرمودند سبحان الله چگونه این دو مساوی
خواهند بود و حال آنکه کفر اقراری است از عبد و بعد از اقرار تکلیف
بینه اش نمیکنند لکن ایمان و دعوی و ادعائی است جایز نیست
مگر ببینه و بینه ایمان عمل است و نیت پس اگر با بینه اتفاق افتاد
پس بنده مؤمن است عند الله و کفر موجود است هر جهتی از
جهات ثلثه از نیت یا قول یا عمل و احکام جاری میشود بر قول
و عمل پس چه بسیاری از آن اشخاص که جماعتی از مؤمنین شهادت
بایمان او دهند و احکام مؤمنین بر او جاری کردد و او عند الله
کافر است و آنچه که خطب باو رسیده است از احکام مؤمنین بسبب
ظاهر قول و ظاهر عمل او است اشارة الثالثة در بیان هندسه

اسلام ایمان ۵/

اسلام است و ایمان اما هندسه اسلام رسول خدا ص فرمودند که اسلام
عریان است پس لباس او حیا است و زینت وفا و مروت او عمل صالح
و عماد او ورع است و از برای هر چیزی اساسی است و اساس اسلام
دوستی با اهل بیت است و اما هندسه ایمان پس حضرت صادق ع
فرمودند که حقتعالی ایمان را بر هفت سهم قرار داده است که بر و
صدق و یقین و رضا و وفا و علم و حلم پس کسیکه همه این هفت
سهم ایمان در او باشد پس او کامل و محتمل است از برای بعضی
سهم واحد مقسوم است و از برای بعضی دو سهم و از برای بعضی
سه سهم و بعضی چهار و بعضی پنج و بعضی شش و هفت سهم
و صاحب سهم واحد محتمل دو سهم نخواهد بود و هکذا اشارة
الرابعة در بیان اینکه از باب این اسهام همه مؤمنند و لکن
ذی سهمین افضل است از ذی سهم واحد و هکذا مروی است
از خادم حضرت صادق ع که گفت آنحضرت مرا بحاجتی از موالی
خود فرستاد در زمانیکه آنحضرت در حیره بود پس رفتم و غمناک
رجوع نمودم بجانب منزل که بود پس در منزل نشسته بود که ناگاه
آنحضرت داخل شد برخواستم و با ادب نشستم حضرت بر صدر
فروش می نشست و از آن حاجتی که مرا بجهة آن فرستاده بود سوا
ل

فرمود خبر دادم او را پس حمد الهی فرمود پس ذکر طاعة بمیان آمد عرض
کردم جعلت فداك ما از ایشان بری هستیم زیرا که ایشان انچه
ما و شما میکوئیم نمی کویند حضرت فرمود که دوست میدارند
ما را و انچه شما میکوئید نمی کویند و شما از ایشان بیزاری
می جوئید عرض کردم بلی فرمود نداکر چنین است پس در نزد ما اشیای
چند است که در نزد شما نیست پس سزاوار است که ما نیز از شما تبرا
بجوئیم عرض کردم که چه چیز سزاوار نیست جعلت فداك پس فرمود
که اینك در نزد خدا یتعالی اشیاء است که در نزد ما نیست آیا می بینی
که خدا یتعالی ما را طرح نماید عرض کردم نه والله جعلت فداك طرح
ننماید شما را پس فرمود که دوست دارید ایشانرا و تبرا از ایشان
بجوئید بدرستیکه از مسلمین کسی است که از برای سهمی از ایمان
و دیکری دو سهم و دیکری سه سهم و دیکری چهار سهم واحد انچه
بصاحب دو سهم است ذو سهمین انچه بر ذی ثلثه و ذی ثلثه انچه
بر ذی اربعه و هکذا الی المستبعة اسهم پس حضرت فرمودند که بجهة تو
مثلی بزنم بدانکه مردی همسایهٔ نصرانی داشت پس این مرد بمعظم
دین اسلام را بجهة نصرانی زینت داد تا انکه نصرانی قبول اسلام
نمود پس این وقت مرد بوقت سحر بباب نصرانی آمد بعد از دق الباب

نصرانی بباب آمد کفت چیست حاجت تو آنمرد کفت وضوء بساز و جامه
بپوش و با من بیا که بجهة نماز بمسجد رویم نصرانی چنان کرد و قدری
نماز کرد تا صبح شد بعد از ادای فریضه فجر نصرانی خواست که بخانه
بر کردد آنمرد کفت بکجا میروی روزها کوتاه است تا ظهر اندك مانده
پس نکاهداشت او را تا فریضه ظهر ادا شد خواست که بخانه آید آنمرد
کفت میانه ظهر و عصر اندکی است پس او را نکاه داشت تا فریضه عصر
شد نصرانی خواست که بخانه آید آنمرد کفت آخر روز کمتر است از اول و نکاه
داشت تا فریضه مغرب ادا شد و هکذا تا فریضهٔ عشاء بعمل آمد پس متفرق
شدند چون سحر شب دیکر شد آنمرد بباب نصرانی آمد نصرانی کفت
کیست بر در خانه آنمرد کفت منم کفت چه حاجت داری کفت وضوء بساز
و بجهة نماز بیرون بیا نصرانی کفت بمرد از برای این دین غیر مرا بطلب
کسیکه فارغتر از من باشد من مرد فقیر هستم و عیال دارم پس حضرت
فرمود که آن مرد داخل کرد نصرانی را در دین و بیرون کرد او را از دین
و داخل کرد بما یطیق و خارج کرد بما لا یطیق و در حدیث دیکر حضرت
صادق ع فرمودند که یا عبد العزیز بدرستیکه ایمان ده درجه است
بمنزله نردبان بالا میرود مرتبه را بعد از مرتبه دیکر پس آن کسی که دو
پله رفته نکوید بآن کسیکه یك پله رفته است که تو چیزی نیستی

تا انکه منتهی گردد بسوی پله دهم پس ساقط مگردان پستر از خود را
که تا ساقط نگرداند تو را انکسی که بالاتر است از تو و چون به بینی کسیرا
که پست تر است از تو بلدرجه پس او را بمقام خود رفع نما برفق و مدارا
و تحمل مکن او را بچیزیکه طاقت ندارد پس بدرستی کسیکه بشکند
مؤمنی را بر او جبر او است **اشارة الخامسة** در بیان ارکان
ایمان و ارکان اسلام است اما در ارکان ایمان امیر المؤمنین ع
فرمودند که از برای ایمان چهار رکن است توکل بر خدا تفویض امر
بسوی او و رضا بقضای او و تسلیم بامر خدا نمودن اما ارکان
اسلام مولای حضرت باقر ع فرمودند که بنا نهاده شده است
اسلام بر پنج چیز صلوة و زکوة و حج و صوم و ولایة پس فرمود
و لم ینادِ بشیء کما نودی بالولایة پس اخذ نمودند مردم چهار
ان را و ترک نمودند ولایت را و در حدیث دیگر فرمود بنماز و زکوة
و ولایت صحیح نیست یکی از اینها مگر بان دومی دیگر زراره عرض
کرد که در میان این پنج چیز کدام افضل است حضرت باقر ع فرمودند
که ولایت افضل است زیرا که ولایت ان چهار دیگر است و دلیل او
دلیل است بر این چهار دیگر بعد از ولایت در فضل نماز است بعد از
نماز زکوة است و بعد از زکوة حج و بعد از حج صوم **فصل الثانی**

کرسی و اطلاق

والعشرین

والعشرون در بیان اطلاقات کرسی است **اطلاق اول** اطلاق کرسی است
بر فلک ثوابت قال الحق تعالی وسع کرسیه السموات والارض **اطلاق
الثانی** اطلاق کرسی است بر علم ظاهر قال تعالی یعلم ما بین ایدیهم
و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه و مراد از علم ظاهر صور معلومات
و مثل انها بضم المیم المثلثة و اظلهٔ کونیة اشیاء است
اطلاق الثالث اطلاق کرسی است بر صدر
قال تعالی فمن شرح الله صدره للاسلام و قال تعالی
رب اشرح لی صدری **فصل الثالث والعشرون** در
بیان اطلاقات عرش است اطلاق الاول اطلاق عرش است
بر محدد الجهات **اطلاق الثانی** اطلاق عرش است بر علم باطن
ان علمی که در او است علم کیفوفیة و علل الاشیاء و بدء **اطلاق
الثالث** اطلاق عرش است بر قلب مؤمن **اطلاق الرابع** اطلاق
عرش است بر عالم اجساد **اطلاق الخامس** اطلاق عرش است
بر خزانهٔ وجود **اطلاق السادس** اطلاق عرش است بر مجموع انوار
اربعه یعنی اربعه عالین از ملائکه **اطلاق السابع** اطلاق عرش است
بر مظهر رحمانیة **اطلاق الثامن** اطلاق عرش است بر جملهٔ خلق
انمراتب ثمانیة از قبضه یاقوت و کروبین و شیعه و ملائکه

اطلاقات عرش

وجن وحیوان ونبات وجماد **اطلاق التاسع** اطلاق عرش است بر وجود
راجح چون مشیة وچون اول فایض ز مشیة **اطلاق العاشر**
اطلاق عرش است بر ملائکه ومتفرع است بر اطلاق اول بلکه اکثر
اطلاقات قول علی بن الحسین ع که میفرمایدان فی العرش تمثال جمیع ما
خلق الله وحضرت صادق از پدر خود از جد خود علیهم السلام روایت
کرده که انحضرت فرمودند که در عرش تمثال جمیع ما خلق الله است
مکر بر و بحر و فرمود این است تاویل قول حق تعالی که میفرماید وان
من شیء الا عندنا خزائنه ومتفرع بر اطلاق ثانی و ثالث و
غیرهما است واطلاق سابع روایت حنان بن سدیر است که کفت
سؤال کردم از حضرت صادق ع از عرش وکرسی انحضرت فرمود که از
برای عرش صفات بسیار است ومختلفند وبجهة هر صفتی در قرآن
ذکری علیحده شده است وحق تعالی میفرماید رب العرش العظیم
یعنی الملک العظیم ومیفرماید الرحمن علی العرش استوی
یعنی علی الملک احتوی واین ملک کیفوفة اشیاء است پس عرش
در اصل مفرد از کرسی است بجهة انکه عرش وکرسی دو باب هستند
بزرک از ابواب غیوب وهر دو غیبند وهر دو در غیب مقرونند
زیرا که کرسی باب ظاهر از غیب است واز واست مطلع بدع واز

اواست

او است کل اشیا وعرش باب باطن است انچنان بابی که از او یافت میشود
علم کیف وکون وقدر واین ومشیة وصفة واراده وعلم الفاظ وحرکات
وترک او وعلم عود وبدء وعرش وکرسی دو باب مقرونند از علم
وملک عرش غیر ملک کرسی است وعلم او اغیب از علم ملک
کرسی است واز این است حق تعالی میفرماید رب العرش العظیم یعنی
او اعظم از صفت کرسی است وانیکه عرش چهار کرسی کردید در
فضل بجهة ان است که علم کیفوفة در عرش است واز کرسی ظاهر است
ابواب بداء واحدهما حامل دیکر است الی ان قال واز جمله اختلاف
صفات عرش ان است که حقتعالی فرموده است رب العرش
رب الوحدانیة عما یصفون وقومی وصف نمودند حقتعالی را
بیدین حق تعالی کفتند ید الله مغلولة وقومی وصف برجلین نمودند
کفتند که حق تعالی پای خود را بر صخره بیت المقدس کذارده
واز انجا باسمان رفته است ووصف نمودند خدا را با نامل وکفتند
که محمد کفته است که من انامل حقتعالی را بر قلب خود یافتم پس بجهة این
صفات فرموده است که رب العرش عما یصفون وفرموده است
رب المثل الاعلی عما به مثلوا ولله المثل الاعلی ووصف نمود اشخاصی
که فواید علم را از خدا اخذ نموده اند ووصف کردند پروردکار خود

بادی المثال وتشبیه نمودند بتشابه از امثال فیما جعلوا به بدین
جهة حق تعالی فرموده ما اوتیتم من العلم الّا قلیلاً پس نیست
از برای حق تعم شبیهی ونه مثالی ونه معادلی واز برای او است
اسمآء الحسنی آن اسمائی که بآن اسماء غیر او نامیده نشده وآن
اسمآء است که در کتاب خود وصف فرموده است که فادعوه
بها وذروا الذین یلحدون فی اسمائه جهلاً بغیر علم
فالذی یلحد فی اسمائه بغیر علم لیشرك ونمیداند وکافر شده وگمان
میکند که خوب کرده است اینست که حق تعالی میفرماید وما یؤمن
اکثرهم بالله الّا وهم مشرکون فهم الذین یلحدون فی
اسماء الله بغیر علم پس میگذارند اسمآء حق تعم در غیر مواضع
آن یا حنان بدرستیکه خدا یتعالی امر نموده است که قومی را از
اولیاء اخذ نمایند پس ایشانند آن کسانیکه عطا فرموده است
ایشانرا فضل وتخصیص داده است بچیزی که غیر ایشانرا تخصیص
نداده است پس فرستاد محمد پس دلیل علی الله بود باذن الله عج
تا اینکه دلیل وهادی گشت پس ایستاد بعد از او وصی او ودلیل
وهادی بر آن چیزیکه محمد دلیل وهادی بود از امر پروردگار
خود از ظاهر علم او وبعد ائمه علیهم السلام را قول اینکه مولای

ما حضرت صادق ع فرمودند که در عرش تمثال جمیع ما خلق الله
فی البر والبحر است اینست معنی تأویل قول حقتعالی وان من شیء الّا
عندنا خزائنه وما ننزله الّا بقدر معلوم پس خدا یتعالی
شیء را مفرد آورد وخزائن را جمع بیان فرمود بر اینکه هر شیء
از برای او است خزائن متعدده پس خزینه که ذکر شد شیء در آن
در مراتب تکوین اربعه اعتباریه است وذکر شیء است در تکوین
الف اولی ورباح ونفس رحمن وذکر شیء است در تکوین سحاب
مزجی وحروف اولیات عالیات وذکر شیء است در تکوین سحاب
متراکم وکلمهٔ تامه در حق تعم با وکل اشیآء را افرید یعنی مشیت
خزانهٔ اشیاء بدء کون شیء است در هر ممکن اوّل سحاب مزجی انشا
یحرك رباح اسم بدیع وسحاب متراکمی که منشأ او سحاب مزجی است
واز او است اکوان ستّه چنانچه حضرت صادق اشاره فرمودند
که این ستّه با سبعهٔ مذکوره سیزده خزینه میشود واو است
حجاب ستر واو اعلای حجب است واو معانی افعال خدا یتعالی
واین است حقایق ائمه اربعة عشر واین است آن مائیکه حمل
عرش نمود در قول حقتعالی که میفرماید وکان عرشه علی الماء
یعنی اوّل فایض از فعل الله واین است وجود راجح یعنی حقیقة

محمّدیه وذاتیکه حق تعالی میفرماید یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه
نار واین کنایه از رجحان وجود اوست کون جوهریّت جواهر وجود راکه
اطلاق میشود بعقل کلّ که مسمّی بروح القدس است وبقلم وبحجاب
ابیض واوست رکن ایمن یعنی نور اعلی یعنی باطن زیراکه هر ما بطن اعلی است
از ما ظهر واین است اوّل خلق از روحانیّین واول غصنی که از شجرهٔ
طوبی رویده شده است وحق تعالی اورا از یمین عرش خلق نموده است
یعنی از یمین سلطنت ومملکت دائمه خالده اوّل کون هوائی است
یعنی روح کلّیه وحجاب اصفر ذهب واصل براق که انّها بقرة صفراء فاقع
لونها تسرّ النّاظرین واوست رکن عرش ایمن نورانی اسفل بجهة آنکه
او ظاهر است بالنسبة بنور العقل الثّانی کون مائی است واوست
حجاب اخضر حجاب زمرّد یا حجاب زبرجد است بر اختلاف روایتین
واو رکن ایسر عرش است یعنی ظلمانی جسمانی یعنی منسوب است از جهة
ارتباط فعل خود با جسم بسوی اوست سرّ یعنی باطن است واوست
نفس کلّیه ولوح محفوظ الثّالث کون ناری است واوست حجاب
احمر یعنی طبقه کلّیه وقصبه یاقوت همچنانکه در بعضی از روایات است
واو است رکن ایسر یعنی ظلمانی جسمانی چنانچه گذشت اسفل است یعنی
ظاهر است بالنسبة بسوی اخضر واین از یسار عرش است یعنی از ظاهر او

الرابع

الرّابع کون اظلّه است اظلّه نامیدند زیراکه او مثل ظلّ دیده
میشود لکن ادراك بلمس نکردد این است جواهر اشیاء دیگر یعنی
اخر مجرّدات دهریّه واین است موادّ بسیطه مخصّصه بمهملات
تخصیص شخصیّه واین است کون ذرّ ثانی یعنی ذرّ هبائیکه
منبثّ در هواست تشبیه نمودن این حضیض را بهباء منبثّ
در هوا بجهة صغر ایشان است بالنّسبة بسوی این فضا
والّا ایشان بقدر حجم ظاهری خود اند فصل الرّابع والعشرون
در بیان مراتب اربعه عالم ذرّ اوّل ذرّ معانی واو در عالم عقول است
الثّانی ذرّ صورة جوهریّه در عالم نفوس است الثّالث
ذرّ نشأهٔ دنیویّه الرّابع ذرّ نشأ آخرت ومیان ذرّ اوّل وذرّ ثانی
برزخ است که عبارت از عالم ارواح است که عالم ارقا وعالم
ورق اخضر وزرقاس گویندش ومیانه ذرّ نفوس وذرّ اجسام
عالم مثال واظلّه حقیقتا است وعالم اشباح نیز گویند زیراکه
ایشان ابدان نورانیّه هستند که روح ندارند یعنی موادّی
ازبرای ایشان نیست ومیان دنیا وآخرت عالم برزخ است در قبور
بعد از موت وخزانه قلوب است یعنی قلوب از او مخلوق کرده
وخزینه کرسی است وخزینه نفوس وعلوم کلّیه واوست خزینه فلك

مراتب عالم ذرّیه

زحل است واوست خزینه عقول یعنی تعقلات زیراکه عقول
همان قلوب است وقلوب از فلك محدود است اما زحل پس او
بمنزله آن چیزی است که در راس انسان است از عقل او پس یکتا ستکه
همان قلب است وقلب در صدر است حق تعالی میفرماید ولکن
تعمی القلوب التی فی الصدور ولکن انچه در دماغ است از عقل پس او
وجه اوست وبصر اوست وباطن تو مثل ظاهر تو است زیراکه تو
در صدری ولکن بر اس می بینی هم چنین است باطن تو خزینه فلك مشتری
واو خزینه ذاکره است یعنی خزینه علم انچنانی که رسیده است
بسوی او از زهره واد ابسوی کرسی نماید در حال شرقی هم چنانکه
در حال تنزل وخزینه فلك مریخ است واو خزینه اوهام است
خزینه فلك الشمس واو خزینه وجود ثانی است وخزینه فلك
زهره است واو خزینه خیالات است وخزینه فلك عطارد است
واو خزینه افکار است وسه ملك موکلند بفلك فکر که ایشان
شمعون وسمون ومائیتون کویند وتسبیح نمایند حق تعالی را باسم الله
المحصی واز برای این ملائکه ثلثه اعوان بسیار است از ملئکه که
عدد ایشان را جز خدا کسی نمیداند بلکه بعضی گفته اند که در
تحت هیچ یك از افلاك بقدر فلك عطارد ملائکه نیست

وخزینه فلك قمر است واو خزینه حیوة است پس چون تقدیر
الهی شود واذن دهد از برای شیئی از صور یا هیئت اینکه از خزائن
مذکوره نازل کردند ملائکه ثلثه واو را از خزائن فرا کیرند وتسلیم
اعوان نمایند باذن الله بواسطه حرکات حوامل وکواکب واسما
وانکاه نازل سازند بسوی اذهان وقول حق تعالی وما ننزله الا
بقدر معلوم اشاره است بسوی انکه تقدیرات الهیه نازل
میشود باذن واجل وکتاب وانچه از اصول اشیا وصفات است
واصل ان در خزائن باقی است مثال این مثل ناری است که از
حجر بواسطه سنك چقماق نازل شود پس حقیقة در حجر باقی است
وظاهر میشود از او ناری مثل ان بدون اینکه تصور نمائیم
نقصی را در حقیقت ناری که در حجر است وکل این مراتب مذکوره
یعنی خزائن از وجود خارجی است واین خزائن اصولند از برای انچه
در ذهن حاصل اید پس انچه در ذهن حاصل اید اظله ان چیزی است
که در خزائنست هم چنانکه در مرات زیراکه انچه در مرات منقش
کردد اظله ان چیزی است که در مقابل اوست با اینکه تو حکم
میکنی باینکه انچه در مرات است از وجود خارجی است هم چنین است
ما فی الذهن زیراکه خدای عز وجل هر چیز را در موضع خود

کذارد از اجسام و مثال او را در اذهان کذارد زیرا که ذهن محل لایق
باو است و کل از وجود خارجی است و اصطلاح نمودن بکون
انتشخص فی مکانه من الاجسام در الخارج و کون مثاله فی المحل اللایق
به فی الذهن از این جهة فرق میان محل ما للغیب و میانه محل ما للشهادة است
بدانکه انچه در مراتب مذکوره است اعنی در خزائن بر دو قسم است
اصلی و ظلی پس انچه در مرات ذهن در اید اکر در اصل باشد
منتقش کردد در او صورة صور با مرات ان بقدر ان ذهن
از کم و هیئت و کیف پس اکر ذهن صاف و مستقیم است حکایت
نماید ما یقابل خود را بدون تغییری و الا مختلف شود منتقش
در ذهن در کم بکم ذهن و در هیئت بهیئت ذهن از طول و
عرض و اعوجاج و انحراف و در کیف نیز از تکیف از بیاض و سواد
و غیر ذلك مثل اختلاف صور وجه واحد است در مراهای متعدده
مختلفه و انچه مذکور شد در وقتی است که انچه در ذهن در امده است
از ظل حق بوده باشد یعنی ان چیزی که ثابت است در کتاب
علیین یعنی صفحه علیای نورانیه از لوح و اما اکر انچه در ذهن در امده
از ظل ظل باشد ذهن منعکس کردد یعنی وجه خود را بجهة سفل
نماید مکبا علی وجهه ناکسوا رؤسهم عند ربهم پس چون ذهن

مقابل شود با انچه در خزینه شمال است یعنی صفحه سفلای ظلمانیه
از لوح و ان چیزی است که در کتاب فجار ثابت است اعنی کتاب سجین
چنانچه حق تعالی میفرماید مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة
اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار یعنی ما لها من ثبات
و رجوع کند ثبوت ان بسوی ان چیزیکه بفعل الله است بالذات
هر چند بوسایط متعدده بوده باشد و این مثل مجتثه را هیجده خزینست
باشمردن مبتدا این خزائن را از این خزائن یعنی جهل و ما فوق ان یعنی
ما تحت الثری و این بلحاظ غیب و شهادت او است و تفصیل ذکرش
اینست جهل فوق او اول یعنی روح باطل و نفس باطل که ثری
نامیده میشود الثانی طمطام یعنی ظلمة هاویه الثالث جحیم
سقر لظی حطمه الرابع سعیر جهنم الخامس ریح عقیم السادس
بهرهوت السابع ثور صخره ملك حامل ارضین سبع بلحاظ
نفوس ایشان که نفس الجحود و نفس الالحاد و نفس الطغیان و
نفس الشهوة و نفس الطبیعة و نفس العادات اند و این است هیجده
خزائن که مقابل است مثل خود را از خزائنی که در جانب حق است
که اول ان اول کون نورانی الثانی عقل کلی الثالث روح کل
الرابع نفس کل الخامس طبیعة کل السادس جوهر هباء مثال محمد

الجهات السّابع کرسی فلك البروج فلك المنازل الاوّل زحل که نفس
او عقل است الثّانی مشتری خزینه علم الثّالث مرّیخ خزینه وهم الرّابع
شمس خزینه وجود ثانی الخامس زهره خزینه خیال السّادس
عطارد خزینه فکر السّابع قمر خزینه حیوة است و هریك از خزانه
باطل در مقام ما بینا ء بر خود اند از خزائن حق لکن رجوع خزائن
باطل من حیث هی هی است یعنی رجوع سوی حق ندارند و الا
حق می بودند بلکه برجد قول حق تعالی است وجدها و قومها
یسجدون للشّمس من دون الله و این هیجده خزینه که از
برای باطل است کلا دعاوی است یعنی باطل و کذب هستند
حقیقتی از برای یشان نیست زیرا که حقایق از برای حق است
و اگر بجهة باطل حقیقتی میبود هرآینه باطل نبود و لکن شبیه
حق است زیرا که دعوی حق میکنند و از این جهة که مشابه مر حق است
حق تعالی هر دو را باسم واحد ذکر نموده است و بتشبیه
واحد اداکرده است و فرموده است و انزل من السّماء ماء
فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السّیل زبدا رابیا و ممّا
توقدون علیه فی النّار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله
کذلك یضرب الله الحق والباطل پس باطل را زبد نامید

وحق را

وحق را نیز زبد و فرموده است مثل کلمة طیّبة کشجرة طیّبة
اصلها ثابت و فرعها فی السّماء و فرموده است مثل کلمة
خبیثة کشجرة خبیثة اجتثّت من فوق الارض ما لها
من قرار و انتقاش باطل در ذهن بمثل انتقاش حق است در او
الّا اینکه حق چون اصل ثابت است او نیز ثابت در ذهن خواهد
بود همچنانیکه ثابت در خارج است و امّا باطل پس او دائما
متزلزل و مضطرب است و اسرار این است که هیئت تکوین
و تکون حق هیئت فطرت است ان فطرتی که فطر النّاس
علیها پس مستقر در محل مطابق مر خود است بخلاف باطل زیرا که
باطل مخالفت مر فطرة اصلیّه است بجهة آنکه حق تعالی مامور
ساخت مکلّفین را بر حق پس اگر مکلّف عمل بامر الله نماید این
موافق است و چیزی را که بر او خلق شده است که فطرت باشد
هم چنانکه حق تعالی میفرماید بل اتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم
معرضون اگر عمل ننمود بامر الله هرآینه مخالف مر فطرت خود
خواهد بود بلکه عمل نموده بمقتضای مطبوع نفس خود یعنی آن
چیزیکه شهوت و هوای نفس اقتضی نمودند که هر دو خلاف
فطرت هستند و این عمل بعد از آن که فطرت را تغییر داد بمقتضای

طبیعت خود و مبدّل ساخته است او را بصورت نفسانی حیوانی
یا شیطانیه پس عاصی را دو طبیعت است یکی اصلیه که او بمقتضای
اجابت است در عالم ذر و دیگری عارضیه و آن چیزی است
که مطبوع بر آن گردیده تا اینکه فطرت را تغییر داده لکن فطرت اصلیه
بالمرّه مضمحل نگردد بلکه موجود خواهد بود و در او تغییر هم نرسد
پس بمقتضای اصلیه منکر معصیت باشد هر وقتی که ملاحظه آن
نمایند و بمقتضای عارضیه روی بمعصیت آرد بجهت مناسبتی
که فیما بین بهم رسیده در هر وقتیکه ملاحظه معصیت نماید عاصی
لایزال مضطرب است هم چنانیکه حق از او خبر داده است که و من
یرد ان یضلّه یجعل صدره ضیقًا حرجًا کانّما یصعد
فی السّمآء و این بجهة آن چیزی است که در او است از مقتضای
موافقت و مقتضای مخالفت بخلاف مطیع که حق تعالی بجهة
طاعت او یشرح صدره للاسلام و اگر فطرت اصلیه از عاصی
بالمرّة مضمحل گردد هر آینه هیچ چیز از حق را ادراک نخواهد نمود
پس حجّة بر او اقامه نخواهد شده بود بلی گاهی هست که بعضی
از مکلّفین که حق بر ایشان ظاهر شده است انکار مینمایند
هر زمانیکه حق بر ایشان ظاهر شود یعنی نفوس خود را پیروی

کرده و بواسطه میل بعالم جسمانی از فطرت اصلیه دور افتاده
لکن اصل فطرت باقی است در او که خود را بآن فطرت عاصی می
داند و در زمره مقصّرین خود را میشمارد و این از صنع حکیم است
لئلّا یکون للنّاس علی الله حجّة تا اینکه نگویند ندانستیم یا نفهمیدیم
حق تعالی میفرماید و ما کان الله لیضلّ قومًا اذ هدیهم حتّی
یتبیّن لهم ما یتّقون و متفرع بر اطلاق ثانی و سادس و عاشر است
روایت سلمان فارسی که گفت جاثلیق سؤال نمود از حضرت امیر
المؤمنین که خبر ده مرا از پروردگار ایحمل او یحمل حضرت فرمودند
که خدای تعالی حامل کل موجودات است و محمول نمیشود نصرانی
عرض کرد چگونه است این و حال آنکه در انجیل مذکور است ایه
و یحمل عرش ربّک یومئذ ثمانیة حضرت فرمودند که ملائکه حامل
عرشند و لکن عرش چنان نیست که تو گمان کرده که مثل هیئت
سریر بوده باشد بلکه شیئ است مخلوق مدبّر که خدای عزّ و جلّ
مالک او است نه اینکه حق تعالی بر عرش است مثل بودن شیئی با
بر شیئ دیگر و امر فرموده است ملائکه را بحمل عرش پس ملئکة
حامل عرشند بقدرتی که خدای تعالی ایشانرا فرموده است نصرانی
عرض کرد که راست گفتی رحمک الله و بر روایت دیگر جاثلیق

از حضرت امیر المؤمنین ع سؤال کرد که خبر ده مرا از خدا تعالی که او
حامل عرش است یا عرش حامل و حضرت فرمودند که خدای عز
وجل حامل عرش و آسمانها و زمین و آنچه در ایشانست و بر ایشانست
و این است قول حق تعالی ان الله یمسك السموات والارض ان
تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه
کان حلیما غفورا الی ان قال بدرستیکه عرش را خدا تعالی
خلق نمود از چهار نور نور احمر احمرت منه الحمرة نور اخضر
اخضرت منه الخضرة و نور اصفر اصفرت منه الصفرة
و نور ابیض منه البیاض و اوست علمی که حق تعالی بحمله عرش
کرامت فرموده است و این نور از نور عظمت او است پس
بعظمت نور او روشن کردید قلوب مؤمنین و بعظمت
نور او دشمن داشتند او را جاهلان و بعظمت نور او
جمیع من فی الارض در مطالب خود بسوی او وسیله جستند
با دیان مشتبه و اعمال مختلفه پس هر شیء محمول خدا تعالی
حامل او است بنور و عظمت و قدرة و هیچ کس را استطاعت
ندارد و از برای نفس خود ضرر و نفعی نه موت و حیوة و نشور در
پس هر شیء محمول است حق تعالی ممسك او است و محیط بر او است

و او است حیوة کل شیء سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا عرض کرد مرا
خبر ده مرا که خدا در کجا است فرمود در اینجا و در فوق و در تحت
و محیط است بما و با ما است و اینست قول او که میفرماید ما
یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا
و هو سادسهم ولا ادنی من ذلك ولا اکثر الا هو معهم
اینما کانوا پس کرسی محیط است باسمانها و زمین و ما بینهما
وما تحت الثری وان تجهروا بالقول فانه یعلم السر
واخفی و اینست قول حق تعالی می فرماید وسع کرسیه
السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم
پس انکسانیکه حامل عرشند ایشان علماء اند حق تعالی علم خود را
بایشان حمل فرموده است و از این چهار هیچ چیز بیرون نیست
از خلق خداوند یکو در ملکوت است اینست آن ملکوتی که باصفیای
خود نمود و خلیل خود را نمود حق تعالی فرموده است و کذلك
نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین
و چکونه حمله عرش حمل خدا نمایند و حال اینکه بحیوة الهی دلهای
حمله زنده کردید و بنور او هدایت یافتند بسوی معرفت و حضرت
باقر ع فرمودند در بیان آیه یحملون العرش و من حوله حمله

عرش محمد است و علی و حسن و حسین و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و حضرت صادق فرمودند که حمله عرش یکی بصورت بنی آدم است
که از حق تعالی طلب روزی از برای بنی آدم مینماید و یکی بصورت دیک است
که طلب روزی از برای طیور مینماید و یکی بصورت اسد است
که طلب رزق از برای سباع مینماید و یکی بصورت ثور است
که طلب رزق از برای بهایم مینماید و ثور سر خود را بزیر افکند
از روزی که بنی اسرائیل عجل را پرستیدند و چون روز قیامت
شوند هشت کردند **فصل الخامس والعشرون**
در بیان اطلاقات قیام است اول اطلاق قیام است بر قیام صدور
اطلاق الثانی اطلاق قیام است بر قیام صدور مثل قیام شعاع
بسراج اطلاق الثالث اطلاق قیام است بقیام ظهور مثل
قیام وجود بماهیته و قیام کسر بانکسار اذا اطلاق الرابع اطلاق
قیام است بقیام تحقق مثل قیام ماهیت بوجود و قیام انکسار
بکسر اطلاق الخامس اطلاق قیام است بقیام رکنی مثل قیام
سریر بخشب اطلاق السادس اطلاق قیام است بقیام عروض
مثل قیام صورت بمرآت و مثل قیام حمره بثوب و قیام صور
خیالیه بخیال **فصل السادس والعشرون** در بیان اطلاقات غیبت است

اطلاقات قیام

اطلاقات غیب

اطلاق

اطلاق اول اطلاق غیب است بر غیبه مؤثر در اثر مثل غیبت
بنا در بنا اطلاق الثانی اطلاق غیب است بر غیبت مؤثر
در اثر مثل غیبت بنا در بنا اطلاق الثالث اطلاق غیبت است
بر غیبت مکانیه مثل غیبت سریر در شجر اطلاق الرابع اطلاق
غیبت است بر غیبت ستکنان و استجبان مثل غیبت شجره
در نواة و غیبت آینه در سنک **فصل السابع والعشرون**
در بیان اطلاقات بحر است اطلاق اول اطلاق بحر است در لسان
اهل عرفان اطلاق میشود بر اشیاء کثیره مجتمعه غیر متمایزه بجنس
هو است پس کره ماء بحر است و کره بخار بحر است و کره هوا بحر است و کره
ارض بحر است و سموات بحارند و خطایا بحارند حق تعالی میفرماید
مما خطیئاتهم اعترفوا و بعضی از بحار معنوی را اطلاق بهما
مذکور کردید و اطلاق میشود بر بحر الحب و بحر الغضب و بحر الانفعال
و بحر الکید و بحر المکر و بحر الفضاحت و بحر الفقر و بحر الغنا و بحر التفرع و بحر
الخشوع و در حدیث بدو نور رسول الله ذکر بحریت شده که آنحضرت
در آنها غوط خورده الاول بحر العز الثانی بحر الصبر الثالث بحر
الخضوع الرابع بحر التواضع الخامس بحر الرضا السادس بحر الوفا
السابع بحر العلم الثامن بحر التقی التاسع بحر الخشیة العاشر

بحر الانابة الحادی عشر بحر العمل الثانی عشر بحر المزید الثالث عشر بحر
الهدی الرابع عشر بحر الضیا الخامس عشر بحر الحیاة السادس عشر بحر
الرجاء السابع عشر بحر الخوف الثامن عشر بحر الحب التاسع عشر
بحر القرب العشرون بحر الهیبة **فصل الثامن والعشرون**

اطلاقات واحد

در بیان اطلاقات بر واحد اطلاق اول اطلاق واحد است بر ذات
ازل و متفرع است قول حضرت امیر المؤمنین که فرمودند وحدت
بر چهار قسم است اول وحدت لا ثانی له الثانی وحدت لا جزء
له الثالث وحدت من باب الاعداد و وحدت شخصی در ضمن نوع
الرابع در ضمن جنس اول ثانی اطلاق میشود و قصد میکنم ذات
ازل را و ثالث و رابع کفر است اسناد ایشان بر ذات ازل اطلاق
الثانی واحد است بر وحدة حقی لیس کمثله شیء یا من دل علی
ذاته بذاته و مراد از خود ذاتیست که اشیاء تذوتات خود را از
او اخذ نمودند اطلاق الثالث اطلاق واحد است بر وحدت
شخصی اطلاق الرابع اطلاق واحد است و بر وحدت نوعی
اطلاق الخامس اطلاق واحد است بر وحدت جنسی ❖

اطلاقات بسیط

فصل التاسع والعشرون در بیان اطلاقات بسیط است
بدانکه بسیط اطلاق میشود بر شیئیکه مرکب نباشد از اجزاء مختلفه

الطبایع

الطبایع مثل ارض و هوا و ماء و نار و هر شیئیکه قابل اشاره
حسیه نباشد مثل نقطه که حاصل میشود از خط و بر شیئیکه
اصلا قابل اشاره نباشد مطلقا نه حسا و نه عقلا و نه وهما

اطلاقات سواد

فصل الثلاثون در بیان اطلاقات سواد است اطلاق
اول اطلاق بر لون معروف اطلاق الثانی اطلاق سواد است
بر شهر کبیر و من ذلک قولهم السواد الاعظم للمدن اطلاق الثالث
اطلاق سواد است بر مخالفین قال علی ع او لا انظر الی هؤلاء السواد
الاعظم و المراد به ما فی الایة و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن
و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها
و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل
و اولئک هم الغافلون **فصل الواحد والثلاثون**
در بیان اطلاقات قضاء است اطلاق الاول اطلاق قضا است
بر علم کقوله لا حاجة فی نفس یعقوب قضها اطلاق الثانی
اطلاق قضاء است بر اعلام مثل قول حقتعالی و قضینا
الی بنی اسرائیل فی الکتاب و قضینا الیه ذلک الامر
ای اعلمناه اطلاق الثالث اطلاق قضاء است بر حکم کقوله
یقضی بالحق اطلاق الرابع اطلاق قضی است کقوله تعالی

بحر الانابة الحادى عشر بحر العمل الثانى عشر بحر المزيد الثالث عشر بحر
الهدى الرابع عشر بحر الضيا الخامس عشر بحر الحيا السادس عشر بحر
الرجاء السابع عشر بحر الخوف الثامن عشر بحر الحب التاسع عشر
بحر القرب العشرون بحر الهيبة **فصل الثامن والعشرون**
دربيان اطلاقات بر واحد اطلاق اول اطلاق واحد است بر ذات
ازل ومتفرع است قول حضرت امير المؤمنين كه فرمودند وحدت
بر چهار قسم است اول وحدت لاثانى له الثانى وحدت لاجزء
له الثالث وحدت من باب الاعداد ووحدت شخصى در ضمن نوع
الرابع در ضمن جنس اول ثانى اطلاق ميشود وقصد ميكنم ذات
ازل را وثالث ورابع كه راست اسناد ايشان بر ذات ازل اطلاق
الثانى واحد است بر وحدة حقى ليس كمثله شئ يا من دل على
ذاته بذاته ومراد از خود ذاتيست كه اشياء تذوتات خود را از
او اخذ نمودند اطلاق الثالث اطلاق واحد است بر وحدت
شخصى اطلاق الرابع اطلاق واحد است وبر وحدت نوعى
اطلاق الخامس اطلاق واحد است بر وحدت جنسى
فصل التاسع والعشرون دربيان اطلاقات بسيط است
بدانكه بسيط اطلاق ميشود بر شيئيكه مركب نباشد از اجزاء مختلفه

الطبايع مثل ارض وهوا وماء ونار وهر شيئيكه قابل اشاره
حسيه نباشد مثل نقطه كه حاصل ميشود از خط وبر شيئيكه
اطلاق قابل اشاره نباشد مطلقا نه حسا ونه عقلا ونه وهما
فصل الثلاثون دربيان اطلاقات سواد است اطلاق
اول اطلاق بر لون معروف اطلاق الثانى اطلاق سواد
بر هر كثرى ومن ذلك قولهم السواد الاعظم للمدن اطلاق الثالث
اطلاق سواد است بر مخالفين قال على اولا انظر الى هؤلاء السواد
الاعظم والمراد به ما فى الاية ولقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن
والانس لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم اعين لا يبصرون بها
ولهم اذان لا يسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضل
واولئك هم الغافلون **فصل الواحد والثلاثون**
دربيان اطلاقات قضاء است اطلاق الاول اطلاق قضا
بر علم كقوله لا حاجة فى نفس يعقوب قضا اطلاق الثانى
اطلاق قضاء است بر اعلام مثل قول حقتعالى وقضينا
الى بنى اسرائيل فى الكتاب وقضينا اليه ذلك الامر
اى اعلمناه اطلاق الثالث اطلاق قضاء است بر حكم كقوله
يقضى بالحق اطلاق الرابع اطلاق قضى است كقوله تعالى

فلمّا قضينا عليه الموت يعنى حتمنا و اين قضا حتم است
اطلاق الخامس اطلاق قضا است بر امر كقوله وقضى ربّك
الّا تعبدوا الّا ايّاه اطلاق السّادس اطلاق قضا است بر
خلق كقوله تعـ فقضيهنّ سبع سموات فى يومين اطلاق
السّابع اطلاق قضى است بر فعل كقوله تعـ فلمّا قضى موسى
الاجل اطلاق الثّامن اطلاق قضى است بر فراغ از شیء
كقوله تعالى قضى الامر الّذى فيه تستفتيان يعنى فارغ شد
از براى شما از آن امر هم چنين است قول قائل قد قضيت حاجتك
يعنى فارغ شدم از براى تو از آن حاجت **فصل الثّانى والثّلثون**
در بيان اطلاقات فتنه است اطلاق الاوّل اطلاق فتنه است
بر ضلال كقوله تعالى انّما اموالكم واولادكم فتنة اطلاق
الثّانى اطلاق فتنه است بر اختبار كقوله وفتنّاك فتونا
يعنى اختبرناك اختبارا وقوله وهم لا يفتنون يعنى لا يختبرون
اطلاق الثّالث اطلاق فتنه است بر حجّة كقوله ثمّ لم يكن
فتنتهم اطلاق الرّابع اطلاق فتنه است بر شرك كقوله
الا فى الفتنة سقطوا اطلاق الخامس اطلاق فتنه است
بر احراق بنار كقوله تعالى انّ الّذين فتنوا المؤمنين

اطلاقات فتنه

والمؤمنات

والمؤمنات اى احرقوا له اطلاق السّادس اطلاق فتنه است
بر عذاب كقوله تعالى يوم هم على النّار يفتنون يعنى يعذّبون
اطلاق السّابع اطلاق فتنه است بر صدّ و اعراض و ارجاع
كقوله تعالى ان كادوا ليفتنونك عن الّذى اوحينا اليك يعنى
ليصدّونك اطلاق الثّامن اطلاق فتنه است بر شدّة
محنت كقوله تعـ ربّنا لا تجعلنا فتنة للّذين كفروا وقوله
ربّنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظّالمين يعنى محنة فيفتنوا
بذلك و يقولوا فى انفسهم ليقتلهم الّا ذرّيتهم الباطل
فيكون ذلك داعيا لهم الى النّار على ما هم عليه من الكفر
والظّلم **فصل الثّالث والثّلثون** در بيان اطلاقات
حكمت است اطلاق الاوّل اطلاق حكمت است بر حلم اطلاق
الثّانى اطلاق حكمت است بر علم اطلاق الثّالث اطلاق
حكمت است بر نبوّت اطلاق الرّابع اطلاق حكمت است بر كتب
سموى اطلاق الخامس اطلاق حكمت است بر ولاية و بر اين
اطلاق متفرّع است قول حق تعـ من يؤت الحكمة فقد اوتى
خيرا كثيرا يعنى من اوتى معرفة الامام فقد اوتى خيرا كثيرا
فصل الرّابع والثّلثون در بيان اطلاقات هدايت

اطلاقات حكمت

اطلاقات هدايت

اطلاق اول هدایت است بر ما یوصل الی المطلوب کقوله اما ثمود
فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی اطلاق الثانی اطلاق
هدایتست بر ایصال بمطلوب کقوله تعالی انک لا تهدی من احببت
اطلاق الثالث اطلاق هدایتست بر هدایت قران کقوله تعالی
ان هذا القران یهدی للتی هی اقوم اطلاق الرابع اطلاق
هدایتست بر هدایت محمد ص کقوله تعالی انک لتهدی الی
صراط مستقیم اطلاق الخامس اطلاق هدایت است بر هدایت
الله کقوله تعالی وان الله لهادی الذین امنوا الی صراط مستقیم
اطلاق السادس اطلاق هدایت است بر امیر المؤمنین کقوله تعالی
یهدی الله لنوره من یشاء اطلاق السابع اطلاق هدایت
ایضا بر امیر المؤمنین کقوله تعالی انما انت منذر ولکل قوم
هاد اطلاق الثامن اطلاق هدایت است بر ارشاد نمودن
بطریقیکه مؤدی باشد بسوی محبة حق تعالی اطلاق التاسع
اطلاق هدایتست بر کتاب شریفه کقوله تعالی فمن تبع هدای
اطلاق العاشر اطلاق هدایت است بر تعریف بطریق خیر و شر
اطلاق الحادی عشر اطلاق هدایت است بر هدایت پیغمبران
کقوله تعالی اولم یهد للذین یرثون الارض اطلاق

الثانی عشر

الثانی عشر اطلاق هدایت است بر تقوی کقوله تعالی هدی للمتقین
اطلاق الثالث عشر اطلاق هدایتست بر امضا و اصلاح کقوله
تعالی ان الله لا یهدی کید الخائنین ای لا یمضیه ولا یصلحه
اطلاق الرابع عشر اطلاق هدایت الله بر طریقه کقوله
تعالی فبهدیهم اقتده ای بطریقتهم فی الایمان توحید و
عدل و نبوت و معاد و بجمل شرایع و اصول دین اطلاق
الخامس عشر اطلاق هدایت است بر حفظ لما لا بد منه
از برای مکلفین کقوله تعالی ولکل قوم هاد **فصل
الخامس والثلثون** در بیان اطلاقات وحی است
اطلاق اول وحی است بر وحی مشافهه و آن این است که حق
تعالی ملکی را بفرستد بسوی پیغمبری از ملک برساند امر
خدا را مشافهه براو و بر این اشاره است قول حقتعالی که می
فرماید او یرسل رسولا یوحی یعنی ملکا فیوحی باذنه ما
یشاء انه علی حکیم او یرسل الیه بشرا رسولا فیوحی باذنه
ما یشاء یعنی برساند این رسول مرسل و برسول دیگر باذن
خدا کقوله تعالی اذ جائها المرسلون اذ ارسلنا الیهم
اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث و این ثلثه رسل الله

بودند وحی فرمودند حق تعالی بسوی ایشان بواسطه حضرت عیسی
پس بسوی ایشان وحی مشافهه است تکلم حق تعالی در وراء حجاب
هم چنانکه تکلم فرمودند بموسی زیراکه موسی شنید صوتی راکه
منبعث از شجره گردید پس این بنزد روحی مشافهه است اطلاق
الثانی اطلاق وحی است بر وحی الهام و آن چیزی است که وارد
برقلب شود و از نور الهی بنوعی که بسبب آن نور مراد حق تعالی فهمیده
شود وانچه ظاهر شود از اشارات ونطق اشیا از جمادات ونباتات
وحیوانات واحوال حرکات وهیئات واوضاع وترتب طبعیات
غیر اینها مثل جریان آبها وامواج دریاها واشجار ونباتات واثمار
وتقلب طیر در هوا وانچه ساقط گردد از ورق وانچه بروید وانچه
نمو نماید وانچه زایل شود واشارات وآیات وتلویحات وانچه
کل فراگرفته است از جبال وشجر ومما یعرشون کل اینها از وحی
الهام است واما اصوات این مذکورات واصوات حیوانات
از قبیل نحل وذباب ومنطوق کلام ایشان ونطق السنه
احوال در حس مشترک کل اینها از وحی شفاهی است کقوله
تعالی واوحی الیهم ان سبحوا بکرة وعشیا اطلاق الثالث
اطلاق وحی است زخرف کقوله تعالی یوحی بعضهم الی بعض

زخرف

زخرف القول غرورا اطلاق الرابع اطلاق وحی است یعنی
وسواس کقوله وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم
یعنی اولیاء خود را از انس وشیاطین **فصل السادس
والثلثون** در بیانات استوی است **اول** اطلاق استوی است
بر استقرار وتمکن بر شئ **اطلاق الثانی** اطلاق استوی است
بر استیلای بر شئ شاعر گوید قد استوی بشر علی العراق
من غیر سیف ودم مهراق **اطلاق الثالث** اطلاق
استوی است بر اعتدال سویت الشئ فاستوی **اطلاق
الرابع** اطلاق استوی است بر مشاورت در نسبت کما قال
الصادق در معنی الرحمن علی العرش استوی که استوی من
کل شئ فلیس شئ اقرب الیه من شئ لم یبعد من بعید
ومن یقرب منه قریب استوی من کل شئ **فصل السابع
والثلثون** در بیانات اطلاقات نور است بر خدا تعالی
کقوله تعالی الله نور السموات والارض اطلاق الثانی
اطلاق نور است برسول خدا مثل السلام علیک یا نور
الانوار اطلاق الثالث اطلاق نور است بر امیرالمؤمنین
کقوله تعالی اتبعوا النور الذی انزل معه اطلاق الرابع

اطلاقات استوی

اطلاق نور است بر عقل کقوله تعالی نجعلنا له نوراً یمشی به فی الناس
اطلاق الخامس اطلاق نور است بر قرآن اطلاق السادس
اطلاق نور است بر نور اخروی کقوله تعالی یسعی نورهم بین ایدیهم
اطلاق السابع اطلاق نور است بر ائمه ع کقوله تعالی
نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء قال الامام علی اثر
الائمة اطلاق الثامن اطلاق نور است بر هر چیزیکه سبب
شود مر ظهور اشیا را اطلاق التاسع اطلاق نور است
بر حسن اطلاق العاشر اطلاق نور است بر رحمة الله
اطلاق الحادی عشر اطلاق نور است بر ارواح ائمه طاهرین
اطلاق الثانی عشر اطلاق نور است بر علم اطلاق
الثالث عشر اطلاق نور است بر صفاء و جلائی که بر قلوب
مؤمنین القی شود که بآن حقایق و دقایق امور را دریابند

فصل الثامن و الثلثون در بیان اطلاقات لب است اطلاق

اول اطلاق لب است بر خالص هر شیء قال تعالی و لیتذکر اولوا الالباب
و از این طریق است که گویند لب و لباب اطلاق الثانی اطلاق
لب است بر اجابت منادی کقوله تعالی لبیک یعنی اجابتی لک
یا رب

فصل التاسع و الثلثون در بیان اطلاقات ظلّ است

اطلاقات لب

اطلاق ۷

اطلاق اول اطلاق ظل است بر ظل معروف یعنی سایه اطلاق
الثانی اطلاق ظل است بر ظلمة میگویند ظل اللیل یعنی ظلمت شب
اطلاق الثالث اطلاق ظل است برابر همچنانکه گفته میشود یوم
الظلة اطلاق الرابع اطلاق ظل است بر شیء قریب الحصول و الوصول
اطلاق الخامس اطلاق ظل است بر کون جوهری در عالم نفوس
یعنی بصورت جوهریه در عالم نفوس و او است ذر ثانی و این
مقام را کون اظله نامند و بر اینمقام متفرع است قول مولای ما حضرت
باقر ع بجهة عبد الله بن محمد جعفی که گفت حق تعالی خلق نمود خلقی را
و خلق نمود من احب مما احب و کان ما احب ان خلقه من طینة
الجنة و خلق من ابغض مما ابغض و کان ما ابغض ان خلقه
من طینة النار ثم بعثهم فی الظلال عرض کردم که ظلال چیست
فرمود آیا نمی بینی سایه خود را در آفتاب که شیء است و لیس بشیء
پس مبعوث ساخت از ایشان پیغمبران را که خواندند ایشان را بسوی
اقرار بخدا عز و جل و این است قول حق تعالی و لئن سألتهم
من خلق السموات و الارض لیقولن الله پس دعوت نمود ایشان را
بسوی اقرار پیغمبران پس بعضی انکار نمودند و بعضی اقرار پس
خواند ایشان را بولایت ما آل محمد ص پس اقرار آورد بولایت ما من

احب وانکار نمود مر ابغض واین است قول حقتعالی وما کانوا
لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل پس حضرت باقر فرمودند که
کان التکذیب ثم ومیانه عالم عقول وعالم ظلال است عالم ارواح
وعالم ورق اخضر وورقاس حضرت صادق فرمودند از
قول تفسیر حق تعالی وما کنت بجانب الطور اذ نادینا ه
فرمود کتابی است که خدای عز وجل کتابت نمود در ورق
اس پیش از انکه حق تعالی خلق نماید خلایق را بدو هزار سال
در کتاب ان نوشته است یا شیعة آل محمد است اعطیتکم قبل
ان تسئلون وغفرت لکم قبل ان تستغفرون حضرت رسول
خدا فرمودند که کامل نکردید نبوت از برای پیغمبری از اظله
تا انکه ولایة مرا و ولایت اهل بیت مرا بر او عرض کرد و تمثل ساختند
از برای وی ایشان را قرار دادند بطاعت کردن فصل الاربعون
در بیان اطلاقات لفظ انسان است اطلاق اول اطلاق
انسان در لفظ قران واخبار آل محمد اطلاق الثانی
اطلاق انسان بر انسان معروف یعنی ادم وبنی ادم وانسان
نامیدن ادم وبنی ادم حضرت صادق فرمودند که بجهة
ان است که فراموش میکنند وقول تعالی ولقد عهدنا

ادم من قبل فنسی فلم نجد له عزما اطلاق الثالث
اطلاق انسان است بر رسول الله بر این متفرع است قول
حق تعالی که میفرماید ووصینا الانسان بوالدیه احسانا
که حضرت فرمودند که انسان رسول و والدیه والدین او
حضرت‌اند یعنی حسن وحسین و بر اطلاق اول متفرع است
قول حضرت صادق و مراد از والدین ابو محمد یعنی محمد
وعلی و مراد از ذوی القربی حسن وحسین میباشند
اطلاق الرابع اطلاق انسان است بر حضرت امام حسین
و متفرع بر این است تاویل قول حق تع که میفرماید ووصینا
الانسان بوالدیه احسانا وحملته امه کرها ووضعته
کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا که مراد از انسان حسین
بن علی بوده باشد و مراد از والدیه رسول الله وامیر المؤمنین
اطلاق الخامس اطلاق انسان است بر شخص اول وان
در چند موضع از قران است اطلاق السادس در قول
حق تع میفرماید ان الانسان لیطغی ان راه استغنی و
قوله تع ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا
واذا مسه الخیر منوعا اطلاق السابع ان الانسان

لیفجر امامه یسئل ایان یوم القیمة خلق الانسان ضعیفا
یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم الذی خلقک
فسویک فعدلک والعصر ان الانسان لفی خسر انا
عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین
ان یحملنها فحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا قتل
الانسان ما اکفره لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
ثم رددناه اسفل سافلین واذا انعمنا علی الانسان
ونا بجانبه واذا مسه الشر کان یؤسا یا ایها الانسان
انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه فاما الانسان اذا
ما ابتلیه ربه فاکرمه ونعمه فیقول ربی اکرمن ایحسب
الانسان ان یترک سدی کمثل الشیطان اذ قال للانسان
اکفر فلما کفر قال انی بریء منک انی اخاف الله رب العالمین

اطلاقات نفس

فصل الواحد والاربعون در بیان اطلاقات نفس است
که ناشی از ماهیت است اطلاق اول اطلاق است بر نفس
اماره قال تعالی ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم
ربی اطلاق الثانی اطلاق نفس است بر نفس لوامه
یعنی نفسیکه ملامت کند صاحب خود را بر فعل طاعت بحسب

طبیعت

طبیعت خود و بر فعل معصیت بواسطه طبیعت عرضیه که از بعض
افعال عقل کسب نموده بواسطه استعمال نمودن عقل ورا در
بعض از افعال خیر قال تعالی ولا اقسم بالنفس اللوامة اطلاق
الثالث اطلاق نفس است بر نفس ملهمه یعنی نفسیکه ملهم ساخته است
حب طاعت را بر او و میل داده است او را بسوی متابعت نمودن
عقل در اغلب احوال وقال تعالی ونفس وما سویها فالهمها
فجورها وتقویها قد افلح من زکیها اطلاق الرابع اطلاق
نفس است بر نفس مطمئنه یعنی نفسیکه مطمئن است بر متابعت
عقل و افعال صالحه اطلاق الخامس اطلاق نفس است
بر نفس راضیه یعنی نفسیکه مطمئن گردید بر افعال خیر و راضی
گردید از حق تعالی بان چیزی که بر او جاری سازد اطلاق
السادس اطلاق نفس است بر نفس مرضیه یعنی نفسیکه
مستقیم گردید در طلب رضای الهی حقتعالی نیز از او راضی
گردید فکانت مرضیة له اطلاق السابع اطلاق نفس است
بر نفس کامله و این نهایت کمال نفس ناطقه است پس چون
مکلف عمل نماید بمثل ذاتی میل وجود خود و این عمل نمودن
بر اوامر شارع مستقیم گردیدن در او است و مطمئن

در عمل کردید واین در وقتی است که مستمد از نوع خود نکردد
ودر این وقت اخت عقل است مثل نفس بالنسبة بعقل و
مهیة بالنسبة نبوی وجود مثل حدید محماة بنار است
که حدید مثل نار است در احراق همچنین نفس مثل عقل است
در ظهور اثار عقل در او همچنین است ماهیة بالنسبة بوجود
در وقتیکه وجود مستولی بر او کردد ولکن انچه از نفس و از
ماهیة از نور ظاهر کردد بالعرض است و از این جهة کفتیم
که نفس اخت عقل است وماهیة اخت وجود در این وقت
تعبیر باخت نمودن بجهة اشاره ایست که در تاویل قول
حق تعالی که میفرماید فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا
الزکوة فاخوانکم فی الدین **فصل الثانی والاربعون** اطلاقات رحمة
در بیان اطلاقات رحمة است اطلاق اول اطلاق رحمة است
بر فعل الهی یعنی مشیة الله واین رحمة صفة رحمن است که باین
رحمة استوی علی عرشه وهی التی وسعت کل شیء وتقومت به
وجودات بکونیة به تقوم صدوری اطلاق الثانی اطلاق
رحمة است بر جهة خاصه که صفة رحیم است ومختص بمومنین
ومقصود از این رحمة ان اول از فعل الهی است یعنی حقیقة محمدیة ص

اطلاقات مشیة **فصل الثالث والاربعون** در بیان اطلاقات
مشیة است اطلاق اول اطلاق مشیة است بر مشیة امکانیه
ومراد از این امکان انچه نیست که او محل وجود راجح است و
محل متعلق ان که وقت سرمد است اطلاق الثانی اطلاق
مشیت است بر مشیت کونیه که مقصود از او کل ممکنات است
اطلاقات میزان **فصل الرابع والاربعون** در بیان اطلاقات میزان است
بدانکه میزان ان است که بان استعلام نمایند راجح را از مرجوح
واین بر دو قسم است میزان دنیوی ومیزان اخروی اما میزان
دنیوی از برای او اطلاقات چند است اطلاق اول اطلاق
میزان بر موازین علوم مثل قواعد کلیه وضوابط معتبره اطلاق
الثانی اطلاق میزان است بر موازین اعمال یعنی اتیان بان
نمودن بر طبق حدود الله از اوامر ونواهی اطلاق الثالث
اطلاق میزان است بر موازین اجرام فلکیه وموازنه خطوط
مستقیمه اطلاق الرابع اطلاق میزان است بر میزان شعر
که این ضبط حرکات است ودر علم عروض مذکور است اطلاق
الخامس اطلاق میزان است بر میزان نحو وان معرفة عامل
وما یقتضیه من الاعراب است اطلاق السادس اطلاق

میزان است بر میزان فکر وان نظر در مفاهیم و معانی و این علم منطق است
اطلاق السابع اطلاق میزان است بر میزان ساعات و
ارتفاعات بالالات المعروفه واین اسطرلاب کره است اطلاق وقت
الثامن اطلاق میزان است بر میزان اعمده در تقویم و اعوجاج
ان وان شاقول است که استعمال شود از برای تعدیل ارض
واجزاء انهار اطلاق التاسع اطلاق میزان است بر میزان
دایره و استدارات وان دجار است که پرکار نیز گویند و عقل
میزان جمیع موازین است که شناخته نمی شود صحیح ایشان از
سقم شان معوج ایها از مستقیمشان مگر بعقل زیرا که
عقل در هر شیئ نور هدایت است و باب درایت و اما میزان
اخروی قال تعالی فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة
واما من خفت موازینه فامه هاویة پس از این دو ایه
وغیر ایشان نیز ظاهر امد که شخص واحد را بجهة او موازین
متعدده است نظر بجمیع موازین بدانکه اعمال صور ثواب
وعقاب بند پس دو رکعت نمازی که از زید و عمرو صادر گردد
بحسب صورت متفاوت شوند و تفاوتی که از میان
زمین و اسمان بیشتر باشد هر چند ماده هر دو شیئ واحد

اعمال صور ثواب و عقاب

باشد

باشد همچنانیکه تفاوت میکند صورة سریری که از خشب واحد است
ازدواشجار بحیثیکه قیمت یکی پنجد ینار است و قیمت دیگری
پنجاه دینار و اگر پنجد ینار سریری از چوب باشد و پنجاه دیناری از
مس یا اهن هر اینه تفاوت قیمت منسوب بسوی ماده هم خواهد
بود و قول حقتعالی لنبلوکم ایکم احسن عملا صدق نخواهد
نمود زیرا که معنی احسنیت عمل نیست مگر از جهة صورت انچنانی
که عمل ان مکلف است پس اگر ماده واحد باشد و عمل مکلفین
در این شیئ واحد باشد پس صحیح است ابتلای ایشان باحسنیة
در اعمال ایشان پس از برای وزن در یوم قیامت احوال چند
خواهد بود که منقسم میگردد وزن بحسب اعمال و احوال اول
وزن عدد است دوم وزن قیمت است سیم وزن رتبه است
چهارم وزن جهة است وزن وقت و وزن مدة بقاء ابتدا
وانتهی و پنجم وزن مکان ششم وزن کیف هفتم وزن
کم اما وزن قیمت بکسر قاف و تمام این موازین مختلف است
در مراتب اعمال و درجات افعال از حسنات و سیئات
در یوم تغابن و احسان که تعبیر بظهور نفس کلیه است در
عالم امکان و بدانکه اعمال بنفسها موزونند از صحایف

ایشان ونه در صحایف ایشان زیراکه صحایف اعمال غیب اماکن
واوقات ایشانست که حفظه اعمال یعنی کرام الکاتبین اعمال عاملین را
دراین کتاب ثبت نمایند وازاین ورق وقرطاس قطعه ازکفن عامل
املا نمایند وعامل کتابت نماید نزد دخول قبر پیش ازامدن نکیرین
چنانچه حق تعالی میفرماید کلّ انسان الزمناه طایره فی عنقه
ونخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا ومیفرماید اقرأ کتابک
کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا ومیفرماید که کلّا انّ
کتاب الابرار لفی علیّین وما ادریک ومیفرماید کلّا انّ
کتاب الفجّار لفی سجّین ومیفرماید ووضع الکتاب فتری
المجرمین مشفقین ممّا فیه ویقولون یا ویلتنا مال هذا
الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها ووجدوا ما
عملوا حاضرا ولا یظلم ربّک احدا وحق تعالی در سوره انبیا
میفرماید ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا
وان کان مثقال حبّة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین
وازجمله روایات وارد شده است که موازین یوم القیمة انبیا
واوصیا میباشند زیراکه ایشان خواندند خلق را بسوی خدا پس
بعضی اطاعت کردند وبعضی معصیت پس طاعت ایشان

کفه میزان

کفه ایست که مؤمنین دران وزن شوند ومعصیت ایشان
کفّه ایست که مخالفین دران وزن شوند وبدانکه هر میزانی
ذی کفّتین است پس انچه لازم از عالم غیب است موزون درکفّه
عالم غیب گردد وانچه از عالم شهاده است درکفّه عالم شهاده
ودر زیارت مولای ما امیرالمؤمنین است السّلام علیک
یا میزان الأعمال وسیف ذی الجلال وساقی السّلسبیل
الزّلال در تفسیر ایه والسّماء رفعها ووضع المیزان وارد شد
که مراد از سما رسول الله صلّی الله علیه وآله ومراد از میزان امیرالمؤمنین است علیه السلام همچنانکه
میزان موازین دنیا عقل است چنانچه ذکر نمودیم همچنین
میزان موازین اخرت امیرالمؤمنین است حق تعالی براین بیان
در سورهٔ اعراف اشاره فرموده که میفرماید والوزن یومئذ
الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفّت
موازینه فاولئک الّذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا
یظلمون وحق امیرالمؤمنین است همچنانکه بیان شده است
در قول حق تعالی وقل الحقّ من ربّکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر
که ائمه علیهم السلام فرمودند مراد از حق امیرالمؤمنین است ودر اطلاقات
حق گذشت **فصل السادس والاربعون** در بیان

اطلاق سکر است اطلاق اوّل اطلاق سکر است بر سکر شراب
و مانند آن اطلاق الثّانی اطلاق سکر است بر سکر مال
اطلاق الثّالث اطلاق سکر است بر سکر نوم اطلاق الرّابع
اطلاق سکر است بر سکر ملك و جاه حق تعالی میفرماید
لعمرك انّهم لفی سکرتهم یعمهون و قال لا تقربوا الصّلوة و انتم
سکاری اطلاق الخامس اطلاق سکر است بر دهشت نزول
عذاب قال تع یوم ترونها تذهل کلّ مرضعة عمّا ارضعت و تضع
کلّ ذات حمل حملها و تری النّاس سکاری و ما هم بسکاری و لکن
عذاب الله شدید **فصل السّابع والاربعون** در بیان
اکوار و ادوار است بدانکه انسان مخلوق است از ده قبضه و بجهة این اطلاقات اکوار
ده قبضه چهار دور است الاوّل دور عناصر الثّانی دور معادن
الثّالث دور نبات الرّابع دور حیوة این معنی حدیث مرویست
که خمّرت طینة آدم اربعین صباحا و چون این قبضات عشره را
عالم بسیار است از غیب و از شهاده پس آنچه ادوار است که در
عالم غیب واقع شود باصطلاح ما او را اکوار گوئیم و آنچه در عالم
شهادت واقع شود او را دور گوئیم **خاتمه** در بیان اطلاقات خاتمه در اطلاقات صراط
صراط است اطلاق اوّل اطلاق صراط است بر صراط مستقیم

یعنی طریق خدا تعالی بسوی خلق و طریق خلق بسوی او و مراد از این صراط
صراط ائمه است خصوص صراط المستقیم اطلاق بر امیر المؤمنین
شده است هم چنانکه وارد شده است در تفسیر قول حق تع و انّه
فی امّ الکتاب لدینا لعلیّ حکیم از حضرت صادق ع که فرمودند که مراد
امیر المؤمنین است که در کتاب مذکور است راوی عرض کرد در کجا فرمود
اطلاق اوّل در قول حق تع که میفرماید اهدنا الصّراط المستقیم اطلاق صراطات
بر ولایت خاصه و بر ولایت عامه اطلاق الثّانی اطلاق صراطات
بر ظواهر تکالیف شرعیّه اطلاق الثّالث اطلاق صراط است
بر بواطن تکالیف شرعیّه اطلاق الرّابع اطلاق صراط است
بر معرفة الله اطلاق الخامس اطلاق صراط است بر معرفة
نفس اطلاق السّادس اطلاق صراط است بر نفس خود حضرت
صادق ع فرمودند که صورة انسانی صراط مستقیم است بسوی هر
چیزی اطلاق السّابع اطلاق صراط است بر جسر ممدود
بین الجنّة والنّار اگر ملاحظه اطلاق اعلی کردنا حدّ از سیف و
ادقّ از شعر بودن این است که انسان در نفس خود مرتبه تسویه را
مرتبه صراط خط مستقیم دایره عقل است که نقطه اعتدال ش
خوانند که خارج است از افراط و تفریط و اشاره بر این خطّ است

خیر الامور اوسطها و قوله ثم کنتم امة وسطا لتکونوا شهدآء علی
الناس و اشاره بر این صراط فرموده امیر المؤمنین که میفرماید لا
تحیط به الاوهام بل تجلی لها بها و بها امتنع پس کسیکه از اینجا عبور
و مرور نمود از صراط گذشته و کسیکه مرور از آن ننمود در آخرت
از صراط نتواند گذشت **خاتمه** در بیان اطلاقات میلاد — اطلاقات میلاد
اطلاق اول طلاق میلاد است بر تولد دنیوی **اطلاق**
الثانی اطلاق میلاد است بر یوم ظهور العقل فی یوم تعلیق
المکلف **اطلاق الثالث** اطلاق میلاد است بر یوم الموت
یوم خروج الحی من المیت فافهم **اطلاق الرابع** اطلاق میلاد
بر یوم ظهور القائم **اطلاق الخامس** طلاق میلاد است
بر یوم الکرة **اطلاق السادس** طلاق میلاد است بر یوم
القیمة یوم الخلود **خاتمه** در بیان اطلاقات جهاد است — اطلاقات جهاد
اطلاق اول بر جهاد اصغر **اطلاق الثانی** اطلاق جهاد
بر جهاد حضرت امیر المؤمنین فرمودند که رسول خدا قومی را
بسوی غزوه فرستاد چون رجوع کردند فرمودند مرحبا بقوم قضوا
الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر بعضی از اصحاب عرض کردند
یا رسول الله جهاد اکبر چیست حضرت فرمودند جهاد نفس و امیر المؤمنین

فرمود افضل الجهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه **خاتمه**
در بیان وصیت دعا است اما وصیت این است که بر نظر کنند
در این اوراق پوشیده نماند که این مختصر نیست از رموز و اشارات
و اسرار اخبار و اصطلاحات اهل عصمت و استنباط نشده
مگر از آیات قرآنی و اخبار آل محمد بعد از تتبع بسیار و تفحص بیشمار
و اطلاع بر اخباری که بسیار مخفی است در نزد اکثری از علما و
شرط ادراک آن توجه نمودن با آل محمد است با خلاص و جمله
از کلمات بطریقه رمز و اشاره است و در بنیاد بنا او را مگر اهل
عرفان و عارفین بر اخبار و قرآن و بر تو باد حفظ لسان
خود که آل محمد فرمودند من اذاع سرنا اذاقه الله حر الحدید
هرچند حفظ اسرار بسیار مشکل است و حدیث ان امرنا
صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل
او مؤمن امتحن الله قلبه بالایمان بر این ما
و گواهی است باهر پس بر تو باد کتمان
... نا جهاد فی سبیل الله الا
سیئات ...

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

واوردنا الی منهل الیقین یا من اظهر الجمیل وستر القبیح ولا تفرق
بیننا وبین محمّد حبیبک وعلی ولیّک والائمّة عجّل طرفة
عین ابدًا فی الدّنیا والآخرة یا کریم وعجّل فرج مولینا صاحب
الزّمان واجعلنا من انصاره واعوانه ومن المؤمنین به
والمتّبعین له واحکامه وشریعته یا من بیدک ظهور
کلّ شئ وفی کفّ ارادتک ملکوت الامر والخلق لا اله
الا انت المعطی الباذل العزیز القدیر وبالاجابة جدیر
آمین یا ربّ العالمین

قد فرغت من تسوید هذه الرّسالة الشّریفة فی غرّة شهر رجب
سنه ۱۳۰۶

ناظر این کتاب مستطاب مخفی نبوده که چون رموزات اسرار بیانیه ائمه
... آیات فرقانیه مرسل ارباح و مجری انهار در نزد اکثر
... این بنده قاصر بکمال سعی و اجتهاد کشف غطا
... علی حسب قدرتی بتایید آیات و بینات
... آن بهره برده و دعاء خیر ...
... الله عنه

لسان العارفين